



وزارت تحصیلات عالی

انستیتوت تحصیلات عالی جوزجان

پوهنځی علوم اجتماعی و السنه

دیپارتمنت زبان و ادبیات

مکثی بر توصیف خودی

یا افتخار نامه ی شاعران

تحقیق و نگارش: پوهنمل سید نور الله «امینیار»

استاد رهنما: پوهنوال حشمت الله «سحاب» استاد دیپارتمنت

زبان و ادب دری پوهنځی ادبیات پوهنتون تعلیم و تربیه ی کابل

فهرست مندرجات

صفحات	عناوین
الف	امتنانیه.....
ب-ج	مقدمه.....
۳-۱	مکتبی بر توصیف خودی یا
۹-۴	اعترافات اندیشمندان سخنسرا در.....
۱۲-۱۰	فردوسی
۱۴-۱۳	منوچهری
۱۷-۱۴	ناصر خسرو بلخی
۱۹-۱۷	مسعود سعد سلمان
۲۳-۲۰	سنایی
۲۵-۲۴	عروزی سمرقندی
۲۹-۲۶	انوری ابیوردی
۳۰- ۲۹	ظهیر فاریابی
۳۳-۳۱	خاقانی
۴۰-۳۴	نظامی گنجوی
۴۱-۴۰	عطار
۴۳-۴۲	مولوی

صفحات	عناوین
۵۰-۴۴ سعدی
۵۲-۵۱ جامی
۵۶-۵۳ امیر علیشیر نوایی
۵۹-۵۷ بدر الدین هلالی
۶۱-۶۰ هاتفی هروی
۶۲ رفیقی هروی
۶۳ میر علی خطاط
۶۴ ملا حسین
۶۶-۶۵ فیضی دکنی
۶۷ سلطان ولد
۶۸ ضیاء الدین بلخی
۶۹ پوربهای جامی
۷۸-۷۰ حافظ
۸۳-۷۸ صایب
۸۴-۸۳ طالب آملی
۸۸-۸۵ بیدل
۸۹-۸۸ املائی بلخی
۹۰-۸۹ ولی طواف کابلی
۹۲-۹۱ حاذق
۹۴-۹۳ هیا
۹۶-۹۵ نتیجه
۹۸-۹۷ مآخذ

امتنانیه

بنابه قول مولانا: « گر نشینی بر سر کوی کسی = عاقبت بینی تو هم روی کسی »
تحقیق و نگارش هذا نتیجه ی تلاش و پیگیری چند ساله ی من بوده ، که به همکاری و
همیاری همه جانبه و همنوایی دلسوزانه ی پروژه HEP و استاد عزیزم علی آقا حسینی ،
ترتیب و تکمیل گردید . در آینده آرزومندم به کمک هر چه بیشتر استاد گرامی ام بتوانم ،
در این عرصه با تهیه و تدارک مواد و مطالب ذیربط ، تحقیقات گسترده یی را آغاز و باز هم
به گفته مولانای بزرگ بلخ :

« آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنه گی باید چشید »

تا حد توان ، کار مثمر و مؤثر تری انجام دهم ؛ بناً، بیمورد نخواهد بود ، که
از سعی و همکاری استاد عزیزم و عموم مسوولین و پرسونل پروژه HEP قلباً اظهار امتنان
نمایم که تمام زمینه های فراهم شده را در اختیار ما گذاشته اند . بناءً از خداوند متعال
برای عموم دست اندرکاران پروژه بخصوص برای استاد نهایت مهربان محترم استاد
علی آقا « حسینی » طول عمر با سعادت تمنا دارم.

با عرض حرمت !

پوهنمل سید نور الله « امینیار »

مقدمه

از مدت زمانی بدینسو ، در گرد آوری و سره کردن اشعاری پیرامون موضوع مورد بحث (فخریه یا افتخار نامه ی شاعران) تلاش ورزیده ، دیوانهای شعرا و نویسندگان را یکی پی دیگری ورق زده ، برگهایی از گلستان همیشه بهار شعر و ادب تهیه دیده ام و از چمنستان هنر و ادب تا جایی که امکان دسترسی به دسته گلهای با طراوت بهاری ، برایم میسر بود ، مطابق پلان مطروحه کوشیده ام مشام ذوقمندان واهل بینش را از بوی دلاویز و روانبخش آن معطر و محظوظ گردانم .

این موضوع واقعاً جالب و قابل ارزش نه تنها به من بل مورد علاقه و اشتیاق بسیاری از ادب دوستان نیز، بوده است و خواهد بود ، از اینکه مدیحه سرایی عده یی از شاعران را خواننده و شنیده اند ، لیکن مباهات و افتخار نامه آنان را در مورد شخص خود ممکن کمتر خواننده یا شنیده باشند . بناً بيمورد نخواهد بود تا گزینش و شیوه ی کار علمی - تحقیقی خویش را در این بخش یعنی فخریه شاعران (تا حد امکان) اختصاص داده ، به جمع بندی مختصر نکاتی توجه دوستداران شعر و ادب را معطوف بدارم، که به نظر شخصی ام تا هنوز سابقه آنرا ملاحظه نکرده باشند و قلم به دستان گرامی در این عرصه یا کمتر اعتنا کرده و یا شاید هم به ندرت متوجه این نکته گردیده اند و یا نخواسته اند اوقات شریف شانرا در اینگونه موارد و مطالب ، تلف نمایند .

احیاناً اگر رساله یا مقاله یی هم نوشته شده یا چاپ گردیده باشد ، ممکن من (نگارنده) در عالم اغفال قرار گرفته و یا در حالت بی اطلاعی و عدم آگاهی و نبود آن مطالب در جریان جمع آوری و جمع بندی قرار داشته ام .

اما ، مبرهن و هویدا است که چنین شیوه و فـراهم آوری همچو مواد و نکات تازه گی مختص به خود و ویژه گی قـابل دقت ، ملاحظه ، تامل و مکث را دارا بوده و میباشد . جذابیت و جالب بودن موضوع ، اشتیاق و علاقمندی شخص خودم و عده یی

کثیری از دوستان و اهل نظر مرا به اقدام چنین کاری مکلف ساخت ، تا افکار ، اندیشه ها و نظریات خود شاعران شهیر و دید گاههای دیگران را در باره ی آنها، منجیت موضوع اثر علمی - تحقیقی انتخاب نمایم . تا باشد ، از یکسو پاسخگوی علایق و اشتیاق فطری و هنری گردیده ، از جانب دیگر به حیث حامل و راوی جالب ترین موضوع علمی - ادبی و هنری به شایقان و دوستداران شعر و ادبیات ، محسوب گردم . البته این گزینش و اسلوب نگارش ، تهیه و ترتیب مواد و مطالب ذیربط خالی از کاستی ها نخواهد بود . به آرزوی اینکه ، در آینده با فراهم آوری و جمع کرد نظر ها و پیشنهاد های سالم ، سازنده و اصلاحی ، ادب دوستان ، اهل علم و فرهنگ ، کاری را که آغازیده ام ، تصمیم انکشاف و توسعه بیشتر آنرا دارم ، موفق گردم .

انشا الله به استعانت پروردگار عالمیان و همیاری دوستان ، دانشوران عرصه دانش ، بینش و خرد به ویژه شاعران و اندیشمندان خبیر ، مصلح ، خیر اندیش و معارف دوست ، بتوانم در آینده کاری بهتر و قابل ذکری را انجام دهم .

قبل از ذکر نمونه اشعار فخریه و مباحات خودی شاعران ، بیوگرافی یا زنده گینامه فشرده و کوتاه آنان گرد آوری و نگارش یافته و جهت جلوگیری از حاشیه روی ها و تعلیقات وارد اصل مطلب گردیده ، از تبصره ، تعبیرات و توجیحات پیرامون اشعار ، انصراف به عمل آمده است .

به همینگونه از یک شاعر به دیگری با در نظر داشت دوران تسلسل تاریخ زنده گی آنان ، مطالب پیریزی گردیده است .

در پایان به صفت خلاصه ی مطلب باید گفت که ، شاعر و سخنور باسرایش و ابداع اشعار فخریه یا مباحات نامه ، واقعاً معترف شخصیت خویش گردیده ، این مسأله را میتوان تبـلور و تبارز خودی ، بیان حقیقت ، معرفت ، پخته گی و رسایی کلام شاعر دانست ، نه خود خواهی و خود پرستی شان .

و من الله التوفیق

پوهنمل سید نورالله « امینیار »

مکثی بر توصیف خودی یا افتخار نامه ی شاعران ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

سپاس بیکران ایزد لوح و قلم را که، در کلام آسمانی اش بنام «قلم» سوگند یاد کرد و آدم را به نور علم و معرفت مزین ساخت. آفریننده یی که، در نخستین آیت نوید بخش قرآنی، به واپسین پیامبران، انسان را به خواندن و آموختن - علم و معرفت دعوت کرد و ارزش علم را بر جهل به اثبات رسانید.

سخن از علم و معرفت، خرد و تفکر، شعر و ادب - کلام منظوم و اظهار نبوغ، پخته گی و رسایی، عظمت اندیشه و سخن شاعران است. در اثر مطالعه ی دواوین و آثار شعرا و ادبا به خودی خود سوالاتی مطرح میگردد، که آیا تعریف، تمجید خودی، شیوه سخنوری، قدرت کلام، مهارت در کاربرد مضامین بکر و تازه، رعایت تناسب و صنایع ادبی، رسایی و توانایی در اوزان و بحرهای گوناگون عروض، نازک خیالی، ژرفنگری در ادا و جایگاه واژه ها، ده ها و صد ها مورد احساس، تخیل، عواطف شاعرانه باز تابگر و نمایانگر استعداد و توانمندی شاعر سخنسراست یا تعبیر و توجیه دیگر؟

چرا، فلان شاعر خودش را چنان می نمایاند که، گویا یگانه ی دوران و قهرمان میدان در عرصه سخن و سخنوران است. بهتر خواهد بود تا دیگران در باره آنها، آثار و آفریده های ادبی شان ابراز نظر نمایند، بگویند و دیدگاه های خود را بنویسند.

اما، پاسخ اینگونه سوالها را با تعمق و ژرفنگری از لا به لای آثار ادیبان سخن سنج میتوان دریافت. نخست به طور فشرده از هنر و چگونه گی آن بحث نموده، ثانیاً راجع به هنر لسانی یعنی ادبیات، نقش آن در جامعه و «افتخار نامه شاعران» مکث مینماییم.

نخست با مطرح کردن سوالی در باره ی ادبیات به پاسخ آن پرداخته دروازه بحث

کوتاه را میگشاییم:

آیا ادبیات علم است یا هنر؟ جواب روشن است ادبیات علم نیست بلکه هنر است ، هنر لسانی، ادبیات شناسی و مطالعه ی این هنر علم است ، پس هنر چیست ؟ هنر - انعکاسی از پدیده ها و واقعیت های اجتماعی است که، بالوسیله ی هنرمند و آفریننده ی آن به میان میآید .

ادبیات ، نقاشی ، موسیقی ، مجسمه سازی ، معماری ، رسامی ، عکاسی و رقص ... شامل هنر است . لیکن در بین هنرها، ادبیات از جمله با موزونترین آنها به شمار میرود . به اتکای اکتشافات علوم اجتماعی میتوان گفت که، شعر و موسیقی ، رقص و پیکر تراشی و سایر فعالیت های ، که امروز لفظ «هنر» بالای آن وارد است ، از نخستین جلوه های حیات انسانی سرچشمه میگیرد . انسان از آغاز پیدایش به خاطر بقای خویش تلاشها و فعالیت های گونه گونی را انجام داده، ابزار و سلاح ساخته ، خوراک و پناهگاه تدارک دیده به کار های هنری دست یازیده ، پایکوبی و دست افشانی کرده ، ترانه خوانده و پیکر ساخته و ... در قدامت هنر بحثی نیست ، بحث در این است ، که انسان خشن، گرسنه و سرگردان ابتدایی، چرا در گیر و دار زنده گی پر تلاطم پیش از تاریخ ، به آفرینش هنری می پرداخت . بی گمان ، انسان ابتدایی به موازات تلاش جانکاه که ، برای صیانت ذات خود میکرد ، آثار هنری نیز می آفرید و از این کار سود یا لذت می برد . اگر آثار هنری به نحوی از انحا سود رسان یا لذت بخش نمی بود قطعاً هیچ گاه به وجود نمی آید .

عموماً فیلسوفان و هنرشناسان باور داشته اند که، هنر از فطرت بشر تراویده است ، گفته اند که، انسان به مقتضای نظام دنیای درونی خود ، دست به هنر آفرینی زده است . اگر به نقش قالین یا مجسمه ی زیبا ، شعر روح نواز و یا گل و برگ درختان و زیبایی دلفریب پر طاووس ، شرشر آبشاران و قلال شامخ کوه ها مینگریم و می شنویم همه و همه هنر است و زاده دست و دماغ هنرمند و آفریننده ، که به یک نگرش و با یک بینش مفتون و گرویده اش گردیده ایم ، احساس ، عواطف و روح و روان مانرا تسخیر کرده است . یکی آن ، هنر و آفرینش نقاش و آفریننده طبیعت و دگرش مخلوق و زاده فکر ، دماغ و دست هنر آفرین انسان مستعد و توانمند .

شاعر و نویسنده ، پیکر تراش و بازیگر ، خطاط و میناتورست آهنگساز و آواز خوان در اجتماع و طبیعت زیبا حیات به سر برده ، از آن یعنی از زیبایی ها و کاستی ها ، سرور و اندوه ، داد و بیداد ، فراز و نشیب روزگاران و جوامع انسانی الهام میگیرد و متأثر میگردد و بوسیله ی حواس و ادراک، حس و درک مینماید و برداشت احساس ، عواطف و چشم دید خود را به قوه ی استعداد ، ظریفانه با نوک قلم ابزار - آلات گونه گون منجمله زبان عاطفی - ادبیات ، درامه و تمثیل ، رقص و موسیقی ، مجسمه سازی و نقاشی ، خطاطی و رسامی ، نطق و بیان مهیج و گیرا و ... انعکاس میدهد . این عمل اگر الهام از طبیعت و اجتماع باشد . منوط و مربوط به توانمندی فطری و دانش اکتسابی انسان هنرمند است . هنرمند واقعی با احساس ، عواطف و تجارب خویش به آفریدن اثر هنری ، دیگران یعنی هموعان خود را شریک ، همنوا و همدرد میسازد . بناً اثر و آفرینش هنری هنرمند از هنر نقاش طبیعت متفاوت است .

برای درک امیال و اندیشه های هنرمند ، زبان هنر را بیاموزیم . آموختن زبان هنری شرط اساسی فهم و ادراک - احساس ، یأس و اندوه ، خوشحالی و سرور و پیام هنرمند پنداشته میشود ، وقتی میتوانیم به زبان هنری یک هنرمند پی ببریم ، جهان و طبیعت وی را از دریچه ی چشمش بنگریم و خویشتن را وارد و شامل دنیای نا کرانمند تخیل ، احساس ، اندیشه و عواطف هنرمند سازیم .

هنرمند پدیده ها ، حوادث و واقعیت های اجتماعی را با استعداد فطری ، احساس ، تخیل و تجارب زنده گی خویش انعکاس میدهد .

ادبیات ، نقاشی ، موسیقی ، مجسمه سازی ، معماری ، رسامی ، عکاسی ، رقص و ... شامل هنر است ، لیکن در بین هنر ها ، موزونترین ، گیرا ترین و پر جاذبه ترین هنر - ادبیات محسوب میگردد .

اعترافات اندیشمندان سخنرا درباره ی

توانمندی و قدرت کلام عده یی از شعرا

اندیشمندان را عقیده بر این است که، افتخار نامه نمایانگر قدرت و تفکر است نه خودمانی و توصیف خویشتن، بلکه ابراز و اظهار حقیقت، اصلیت و جوهر کلام شان بوده، بناً نباید خود ستایی بیمورد را با ماهیت، کیفیت و ارزشمندی اصلی شعر و شاعر، تبلور و باز تاب آن توسط شخص آفرینشگر به خاطر جلوه نمایی، تجلی سیما و نمود شخصیت شاعر یکی دانست و در باره ی چگونه گی آن قضاوت کرد.

درست است که، موافق و همگون به مثل مشهور مشک آنست که خود ببوید، نه که عطار بگوید.

لیکن شاعران مورد بحث ما، مشک و عنبری بودند که، نه تنها خود گفتند و معترف گردیدند، بلکه دیگران نیز در شان آنها چنان اعترافات داشتند و دارند. که به طور الگو مطالب ذیل را ذکر مینمایم.

نظامی گنجوی در باره ی فردوسی گفته است:

« سخنگوی پیشینه دانای طوس

که آراست زلف سخن چون عروس»

قاری عبدالله از شاعران معاصر:

« حکیم زبردست دانای طوس

به نامش سخن میزند طبل و کوس»

» ز طبعش سخن رونق تازه یافت

زبان دری قدر و اندازه یافت»^۸

نظام گنجوی در سوگ خاقانی :

» همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریغا گویی خاقانی»^۸

رشید الدین و طواط در باره ی خاقانی :

» ای سپهر قدر را خورشید و ماه

وی سریر فضل را دستور و شاه!

افضل الدین بو الفضایل بحر فضل

فیلسوف دین قرار کفر گاه»^۸

ابوالمعانی بیدل در باره ی سعدی :

» از گل و سنبل به نظم و نثر سعدی قانعم

این معانی در گلستان بیشتر دارد بهار»^۸

مولانا جامی در باره ی سعدی :

» زین شعر نوشد پر شکر جامی خراسان گویا

از کلک سعدی نکته یی شیرین ز شیراز آمده»^۸

استاد خلیل الله «خلیلی»، شاعر معاصر و دانشمند در باره ی سعدی :

» دل عارف چه باشد مشرق فیض خداوندی

که صد خورشید بیرون تابد از طرف گریبانش

به ویژه حضرت سعدی امیر ملک آگاهی

که میبald سخن بر خویش از تعظیم عنوانش»^۴

مولانا جلال الدین بلخی - رومی در باره ی عطار نیشاپوری :

» هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوه چه ایم»

یا :

» من آن ملای رومی ام که از نطقم شکر ایزد

ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم»^{۱۶}

شیخ محمود شبتری در باره ی عطار :

» مرا از شاعری خود آر نـاید

که در صد قـرن چون عطار ناید»^۸

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در باره ی عطار :

» بوی عشق از گفته عطار عالم را گرفت

خواجه مزکومست از آن منکر بود عطار را

سر وحدت منطق الطیر است جامی لب ببند

جز سلیمانی نشاید فهم این گفتار را»^۹

مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی در باره ی سنایی غزنوی :

» ترک جوشی کـرده ام من نیم خام

از حکیم غزنوی بشنو تمام

در الهی نامه گوید شرح این

آن حکیم غیب فخر العارفین»

یا :

» عطار روی بود و سنایی دو چشم او

ما از پی سنایی و عطار آمدیم»^{۱۰}

میرزا عبدالقادر بیدل در باره ی حافظ شیرازی :

» بیدل کلام حافظ شد هادی خیالت

دارم امید کا خـــــــر امید من برآید»[^]

صایب تبریزی در باره ی حافظ شیرازی :

» کمال حافظ شیراز را ز صایب پرس

که قدر گوهر شهوار ، جوهری داند»[^]

منوچهری دامغانی ، در باره ی عنصری :

» تو همی تابی و من بر تو همی خوانم به مهر

هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

استاد استادان ز مـــــــانه عنصری

عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن»[^]

مولانا جامی ، در باره ی علیشیر نوایی :

» به ترکی زبان نقشی آمد عجب

که جادو دمان را بود مهر لب

ببخشود بر فارسی گوهـران

به نظـم دری دُر نظـم آوران

که گر بودی آنهم به لفظ دری

نماندی مجال سخن گسـتری

به میزان آن نظـم معجز نظام

نظامی که بودی و خسـرو کدام؟

چو او بر زبان دگر نکته راند

خرد را به تمیز شان ره نماند

صفا یاب از طبع و رای تو شد

نوایی ز لطف نوای تو شد

زهی طبع تو استاد سخن

ز مفتاح کلکت گشاد سخن»^{۱۷}

عشقری، درباره ی بیدل:

» هر دیار و شهر را فرمانروای دیگر است

لیک اقلیم سخن را با حضرت بیدل رسید»^۸

فردوسی

نام این شاعر توانمند زبان و ادب را حسن احمد منصوری ضبط کرده اند. کینه ی وی ابوالقاسم بوده و اسم پدرش مشکوک است. بعضی علی و برخی اسحاق بن سرنشاه و عده یی احمد نوشته اند.

تخلص وی بدون اختلاف نظر فردوسی است. و در شاهنامه خود نیز خویشان را فردوسی خوانده است.

فردوسی در قریه ی «باژ» از قرای طوس چشم به جهان گشود. تاریخ تولدش دقیق معلوم نیست، فقط از قراین میتوان حدس زد که، در ۴۰۰ هجری (تاریخ اختتام شاهنامه) به سن ۷۶ بوده است. وفاتش در ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری اتفاق افتاده و در آن هنگام نود ساله بوده. شهنامه، شهکار ادبی- فرهنگی آریانا و خراسان به شمار میآید، توسط همین شخصیت والا مقام به رشته نظم کشیده شده و به پیشگاه شهنشاه بزرگ و مقتدر خراسان، سلطان محمود غزنوی تقدیم گردیده است.

فردوسی این درخت پهناور زبان و ادب که، عمر شریفش را جهت بار وری و شکوفایی ادبیات پر بار و غنمندداری به پایان رسانید، با نظم شهنامه تاریخ و حماسه ملت خویش را زنده ساخت.

در قسمت نام فردوسی « تذکره الشعرا » تالیف دولتشاه سمرقندی اشاراتی دارد که لازم به تذکر است: اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه است و در بعضی سخن ابن شرفشاه تخلص میکرد و از دهاقین طوس میباشد. گویند از قریه رزان طوس است و بعضی گویند سوری بن ابو معشر که او را عمید خراسان میگفته اند، در روستای طوس کاریزی و چهار باغ داشته، فردوس نام و پدر فردوسی باغبان آن مزرعه بوده و وجه تخلص فردوسی نیز آنست.

آرامگاه این شاعر بزرگ و والا مقام زبان و ادب در شهر طوس است؛ که
دوستان و علاقمندان فردوسی و حماسه ماندگار وی (شهنامه) با خلوص نیت به زیارتش
میشتابند و خاطره اش را زنده میسازند .

ابوالقاسم فردوسی شاعر زمانه ها و قهرمانمرد سخن ، حماسه سرای بی بدیل در
مورد وصف کلام و جاودانه گی اثرش ، همچنان مدت سرایش شهنامه چنین اشاراتی دارد :

» بنا های آباد گـردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

پی افگندم از نظم کـاخ بلند

که از باد و باران نیـابد گزند

بسی رنج بـردم در ین سال سی

عجم زنده کـردم بدین پارسی»^{۱۵}

حقیقتاً آنطوریکه شخص فردوسی اذعان دارد ، انسان دارای عقل ، خرد و منطق ،
پس از وفات وی نیز به فردوسی و شهنامه اش تحسین و آفرین گفته ، این اثر بیش بها و
گنجینه پر ارزش ادبی را به ستایش خواهند گرفت ، بناً فردوسی در خاطره های ماندگار هم
میهنان جاویدانه زیست خواهد داشت.

» چو این نامـور نامـه آید به بن

ز من روی کـشور شود پر سخن

زمین کرده ام از سخن چـون بهشت

از این بیش تخم سخن کس نکشت

نمیرم از این پس که من زنده ام

که تخم سخن را پراگنده ام^{۱۵}

هر آنکس که دارد هش و رای و دین

پس از مرگ بر من کند آفرین»^{۱۵}

شاعر توانمند زمانه ها و ابر مرد عرصه ی سخن در مورد هدف سرایش شهنامه و توقع

اش از نسل های واپسین چنین اشاره یی دارد :

» کزین نامور نامه باســــــــــــــتان

بمانم به گیتی یکی داســــــــــــــتان

که هر کس که اندر سخن داد ، داد

ز من جز به نیکی نیارد به یاد»^{۱۵}

منوچهری

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری از دامغان بوده ، زمان تولدش دقیق معلوم نیست. برخی وی را از بلخ دانسته اند، در نیمه اول سده پنجم هـ. ق زنده گانی داشت . بنا بر انتساب به فلک المعانی منوچهر بن شمس المعانی قابوس پادشاه ، منوچهری تخلص میکرد .

منوچهری بعد از ۴۲۴ هـ. ق بنا به دعوت سلطان مسعود غزنوی و به امید پشتیبانی وزیرش خواجه احمد بن عبدالصمد به دربار مسعود غزنوی پیوست و به ستایش این دودمان بزرگ و وزیران دربارش پرداخت . ولی در ۴۲۶ به سبب سفرهای سلطان از خدمتش دور مانده است .

منوچهری قصاید دل انگیز و مسمط های فاخر دارد ، حتی او را در سرایش مسمط مبتکر و مبدع دانسته اند . قدرت طبع و قلم توانایی منوچهری در وصف مناظر زیبای طبیعت ، طلوع و غروب خورشید و ماه ، باران و بیابان ، بهار و خزان ، شراب و عشق و هوس ، موفقیت و استادی چشمگیر داشته است .

» باز مرا طبع شعر سخت به جوش آمده است

کم سخن عندلیب دوش به گوش آمده است

از شغب مردمان لاله به هوش آمده است

زیر به بانگ آمده است ، بم به خروش آمده است»^۱

شاعر توانمند مدعی است ، که هنگام سرایش شعر ، حتی بلبل با داشتن صدای دلنشین ، به مقصد استماع سخنان دلفریب و هیجان انگیز وی شتافته ، همه مفتون و گرویده

اشعار پر جوش و خروش «منوچهری» بوده است . البته این ادعای شاعر تبلور احساس ، تخیل و قدرت سخنرایی او بوده و خواننده گان ژرفنگر قضاوتگر بی باک میباشند .

ناصر خسرو بلخی

اسمش حکیم ناصر خسرو بن حارث ولقبش ابو معین الدین است . وی در ۳۹۴ هـ.ق. در قبادیان بلخ زاده شد . هنگام سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود را در یافته ، بعداً به دربار سلجوقیان دیوانی و دبیری داشت . ناصر خسرو از ابتدای جوانی به تحصیل علوم و تحقیق در ادیان عقاید گوناگون همت گماشت و در این باره خود او گوید :

» بهر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور
نکردم استفادت بیش و کمتر»

نماند از هیچگون دانش که من زان

سپس راه سفر پیش گرفت ، در دوران جوانی شهر های هندوستان ترکستان و خراسان را گردش کرد ، بعد در کشور های آسیای میانه و مصر به سیر و سیاحت پرداخت . منظور او از مسافرت ها تحقیق در وضع عمومی مردم و مطالعه در ادیان و مذاهب مختلف بود . ناصر خسرو بلخی با سپری کردن مدت هفت سال در شهر های حجاز ، ترکیه و سوریه ، بالاخره در مصر با اسماعیلیان آشنا شد . افکار و آرای ایشان را پسندید و پس از چندی یکی از طرفداران جدی آن جماعت شد . هنگامیکه وارد بلخ و سایر شهر های خراسان گردید ، با کسب لقب «حجت خراسان» از طرف خلیفه ی فاطمی مصر ، به تبلیغ عقاید اسماعیلی پرداخت .

ناصر خسرو پس از سیر و سیاحت در شهرها و ممالک جهان ، کتاب مشهور «سفرنامه» را به رشته ی تحریر آورد ، که این کتاب ارزش تاریخی- جغرافی و ویژه یی دارد . و کتاب فلسفی تحقیقی بنام «زادالمسافرین» را در اثبات عقاید ، آرا و نظریات اسماعیلیه ، نوشته که ارزشمندی ویژه یی را دارا میباشد .

همچنان ، کتابهای وجه دین ، خوان اخوان ، دلیل المتحیرین ، روشنای نامه ، سعادت نامه و دیوان اشعار او معروف است . دیوان ناصر خسرو که ، محتویات آن را تاسی هزار بیت نوشته اند ، حاوی اشعار فلسفی ، اخلاقی و مذهبی است .

ناصر خسرو پس از مدت ۸۷ سال زنده گانی پر ماجرا و مشقتبار در ۴۸۱ هجری قمری در یمگان بدخشان ، جهان فانی را پدرود گفته در آنجا مدفون گردید . حکیم ناصر خسرو بلخی ، ضمن افتخار و یاد کرد از آثار پر ارج خویش ، مقام و مرتبه ی سخن و فضل و دانش را ستوده ، جایگاه اش را از نقطه نظر حکمت و معرفت بی نهایت والا و عالی میندازد .

» منگرید بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پر ستاره فزون است اثر مرا

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر

جز بر مقر مـاه نبودى مقر مرا

هر چند مسکنم بزمین است روز و شب

بر چرخ هفتم است مجال سفر مرا^۱

در حقیقت ناصر خسرو هنگام حیات خود از شهرت خاصی بهره مند گردیده وی را خورد و بزرگ نه تنها در خراسان ، بل در اقصی نقاط نیز می شناختند و به حیث شاعر شهیر و حجت خراسان زبان زد مردم و اهل بینش بوده است .

» به جان خردمند خویش است فخرم

شناسند مردم صغیر و کبیرم «

» هم از روی فضل و هم از روی نسبت

ز هر عیب پاکیزه چون تازه شیرم «

» نظام سخن را خداوند کیهان

دل عنصری داد و طبع جریرم «

» چو گگردون ز بر نامه من بخواند

ثنا خواند از چرخ ، تیر دبیرم «

ناصر خسرو ، شاعر اندیشمند ، وصف سخن و قدرت کلام خویش را چنین باز تاب

میدهد :

» همچو خورشید منور سخنم پیداست

گر به فرسوده تن از چشم تو پنهانم «

» نور گیرد دلت از حکمت من چون ماه

که دلت را من خورشید درخشانم «^۱

شاعر زاد گاه خود (یمگان) را کان حکمت ، علم و خرد دانسته، خویشتن را مرد
خردمند و یکه تاز میدان معرفت و حکمت معرفی میدارد :

« کان علم و خرد و حکمت یمگانست

تا من مرد خردمند به یمگانم»

« از ره دین که به جان است بنشکستم

زانک در زیر فلک نیست چو تن جانم»

« خشم یکسو فگن ، اینک تو و اینک من

گر سواری ، پس پیش آی به میدانم ^۱»

مسعود سعد سلمان

مسعود سعد سلمان در لاهور تولد یافت و سال تولدش را میتوان در ۴۳۸ هـ. قرار داد سعد سلمان ، پدر مسعود در زمان سلطان مسعود مقام عالی داشت .
آغاز کار مسعود سعد ، مقارن عصر پادشاهی سلطان ابراهیم پسر مسعود غزنوی است که، از غلبه سلجوقیان بر سلطان مسعود پیش آمده بود تا حدی اصلاح کرد . دختر خود را به پسر آلپ ارسلان داد و دختر ملکشاه را که «مهد عراق» لقب داشت برای یکی از فرزنداناش ، علاءالدوله مسعود ثانی گرفت . این وصلت موجب رفع نگرانی از جانب سلاجقه شد و سلطان ابراهیم توانست همه گی توجه خود را به سوی هندوستان معطوف بدارد و فرزند ارشد خود سیف الدوله محمود را در ۴۶۹ به فرمانفرمایی هندوستان بفرستد .
قصاید نخستین مسعود سعد در مدح این شاهزاده است زیرا که، در دستگاه او بوده و با او به هندوستان رفته است . کیفیت سفرهای محمود ، به سیف الدوله محمود ، زمان سعادت و آسایش او محسوب میشود .

معلوم نیست که، دوره سعادت و کامرانی مسعود چقدر دوام یافت، سال عمرش در حدود چهل بود که، بخت از وی روی گردان شد. دشمنان حقیر که، در نظرش اعتبار و قدرتی نداشتند فرصت یافته کار او را ساختند. نخست در لاهور به تصرف در املاک پدری او پرداختند. چون مسعود در هندوستان داد رسی ندید به جانب پایتخت غزنین شتافت تا شکایت پیش سلطان ابراهیم ببرد، لیکن دشمنانش قبلاً او را نزد این پادشاه هم متهم کرده بودند، چنانکه به دادش نرسید، فرمان به حبس داد. مدت حبس های مختلف شاعر در محبس های دهک، سوو، قلعه نای و زندان مرنج به روایتی سیزده سال و به روایت دیگری نزده بوده است.

دیوان اشعار مسعود سعد سلمان بهترین گواه بر وفور فضل و روانی طبع و فرط تتبع او در اسالیب متقدمان است. سه سال اخیر عمر شاعر که، مصادف به زمان سلطنت بهرامشاه پادشاه دانش پرور و شعر دوست بود. در عزت و راحت سپری شد. ضعف پیری و امراض گوناگون اثرات ناگوار زندانهای طویل المدت، بالاخره در ۵۱۵ هجری به حیات موصوف خاتمه داد و به عمر هشتاد ساله گی پدرود حیات گفت.

شاعر شیوا بیان رنج و مصایب روزگار و حسودان کور دل را با تمام وجود و حواس لمس و احساس نموده، مشقات زندانها را متحمل گردیده و هیچگاه همت و شهامت، جرأت و جسارت خویش را از دست نداده، همیشه به معنویات و آفریده های ادبی، پخته گی کلام و بلندی طبع سرشارش فخر کرده؛ چنانکه خود وی اذعان دارد: « که نظم و نثرم در است و طبع من دریاست ». همچنان شاعر معجز بیان میگوید. در صورتیکه افتخار به نظم و نثر مطرح باشد، این مباهات صرف از آن من خواهد بود، گرچه خصم در کتمان آن بکوشد، لیکن نزد عاقلان آشکار و عیان است:

» به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست

مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست»

« به هیچ وقت مرا نظم و نثر کم نشود

که نظم و نثرم در است و طبع من دریاست»

« به لفظ آب روانست طبع من لیکن

به گاه کثرت و قوت چو آتشست و هواست»

« به نزد خصمان گر فضل من نهان باشد

زیان ندارد نزدیک عاقلان پیداست»^۷

به همین گونه دشمنان و حسودان را اشخاص بی بصیرت و نایبنا خوانده ، خویشان را

« چشمه خورشید» و سحرپرداز به معرفی میگیرد .

« اگرچه چشمه خورشید روشن است و بلند

چگونه بیند آن کش دو چشم نایبناست»

« اگر برایشان سحر حلال بر خوانم

جز این نگویند آخر که کودک و برناست»

« ز کودکی و ز پیری چه فخر و عار آید

چنین نگوید آن کس که عاقل و دانااست»

« اگر رییس نیم یا عمید زاده نیم

ستوده نسبت و اصلم ز دوده فضلاست»^۷

سنایی

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی ، در اوایل قرن پنجم هجری در غزنی چشم به جهان گشوده ، پدر وی از نژاد کرام بوده ، نخست به ستایش سلاطین و امرا پرداخته ، پسانها به دست مجذوبی توبه کرده و به تصوف و عرفان گراییده ، بزرگترین مردیست که اندیشه های عرفانی را به نظم آورده، مردم را به خدا شناسی و سرچشمه ی حقایق رهنمایی کرده . در سال وفات حکیم سنایی غزنوی اختلافست و آنچه به صحت نزدیکتر مینماید ۵۲۹ هجری قمری میباشد . مزار وی در غزنه مورد احترام از خود و بیگانه است .

کتابهای حدیقه الحقیقه ، سیرالعباد الی المعاد ، عقلنامه ، عشقنامه ، کارنامه بلخ ، تحریمه القلم از مثنویات وی میباشد . دیوان موصوف بیشتر از قصاید عارفانه و غزلیات عاشقانه میباشد .

سنایی نخست در دربار پادشاهان غزنوی بود ، سپس به مسافرت پرداخته است ؛ بلخ ، سرخس ، نیشاپور و هرات را گردش کرده و آنگهی به زیارت بیت الله شریف رفته و در اواخر عمر به غزنی مراجعت کرد .

سنایی را میتوان اولین شاعر نامدار متصوف خراسان نامید ، زیرا پیش از وی کسی در عرفان به استحکام و قدرت او سخن نگفته است^۱ .

سنایی غزنوی ، این گوهر تابان شعر و ادب ، سرتاج تصوف و عرفان در زبان و ادبیات دری ، اهل علم و معرفت را به اقلیم بیش بها و همیشه شاداب سخن خویش دعوت نموده میگوید :

» بسکه شنیدی صفت روم و چین

خیز و بیا ملک سنایی ببین»

« تا همه دل بینی بی حرص و بخل

تا همه جان بینی بی کبر و کین »^۱

نام سنایی بالوسيله ، هنر و ابداعات ادبی - عرفانی اش برای همیشه زنده و جاوید خواهد بود ، چنانچه خود گوید :

« کی نام کهن گردد محدود سنایی را

نو نو چو می آراید در وصف تو دیوانها »^۲

سنایی اذعان دارد که ، زادگاه اش غزنین است ، لیکن محدود به غزنی نبوده بلکه شهرت آوازه و شعر وی عالمگیر گردیده است ، در محل و منطقه اش همتا ندارد .

« گر چه مولد مرا به غزنین بود

نظم شعرم چو نقش ما چین بود»

« خاک غزنین چو من نژاد حکیم

آتشی باد خوار و آب ندیم »^۱

سنایی این اندیشمند کم بدیل شعر و ادب ، عرفان و تصوف مرتبه شعرش را تا کهکشانشان بالا میبرد ، درخشنده گی آن مشابه ، به آفتاب میداند ، از جور روزگار ناملايمات زمانه سخت دلگیر و شاکی است ، چنانچه خود گوید :

« همچو شمس است شعر من تابان

لیک جرمش در آسمان پنهان»

« چون نباشد بر اوج گردون مه

پس عطار د همیشه تنها به»

« همچو ابرم زدست مشتی گل

آب در چشم و آتش اندر دل»

« آب و آتش ز دیده و دل من

غرقه دارد همیشه منزل من»

« آفریننده باد یار ترا

کافرید او بزرگوار ترا»^{۱۲}

سنایی غزنوی ادعا دارد که، تا یوم المحشر هیچکس نمی تواند بهتر از وی سخن بگوید به برتری کلام اش دیگران نیز معترف اند .

« زین سپس تا همی سخن رانند

حکمای زمانه این خوانند»

« تا بنا کرده ام چنین شهری

مثل این کس ندیده در دهری»

« زین نکوتر سخن نگوید کس

تا به حشر این سخن جهان را بس»

***»

« چون ز قرآن گذشتی و اخبار

نیست کس را بدین نمط گفتار»

« فضلا متفق شدند بــــرین

که کلام گزیده نیست جز این»

« کس نگفت این چنین سخن بجهان

ور کسی گفت کو بیار و بخوان »^{۱۲}

همچنان تأکید برین دارد که، تعظیم و حرمت کتاب حدیقه ی وی؛ مانند، قرآن یا بعد از قرآن از جانب اهل ذوق و ادب دارای اهمیت ویژه یی است و این مساله را در یک بیت به گونه ی ذیل بیان میدارد:

« آنکه باشد سخن شناس و حکیم

همچو قرآن و را نهد تعظیم »^{۱۲}

هر نکته از سروده های سنایی عالمی از معانی و مفاهیم عرفانی را در خود نهفته دارد. بناءً او حق داشت بگوید که:

« نکته گفته ام که تألیف است

سخنی رانده ام که دیوانی است »^{۱۲}

عروضی سمرقندی

اسمش ابوالحسن نظام الدین احمد بن عمر بن علی مشهور به نظامی عروضی سمرقندی است . چندی با علاوالدین جهانسوز بود، هنگامیکه جهانسوز از سلطان سنجر شکست خورد به هرات متواری گردید . اثر منثور او مجمع النوادر یا چهار مقاله است ، که بنام حسام الدین علی بن فخر الدوله مسعود بن عزالدین حسین در بین ۵۵۱ و ۵۵۲ هجری قمری تالیف شده است . نثرش از نظم قویتر است . در نجوم و طب بر علاوه شاعری و دبیری نیز دسترسی داشته ، چهار مقاله ی وی شهرت خیلی زیاد دارد.^۱

عروضی سمرقندی از شعرای قرن ششم هجری بوده ، که استادی وی در نثر به ویژه در نگارش چهار مقاله ، به اثبات رسیده است . عروضی در دربار ملوک بامیان که ، از سلسله سلاطین غور (آل شنسب) اند به سر میبرد ، کتاب چار مقاله را بنام یکی از شهزاده گان این خاندان تالیف کرده است . با حکیم عمر خیام در شهر بلخ ملاقات نموده ، غالباً بعد از ۵۵۰ هجری وفات کرده است . کتاب چار مقاله ی این مرد شعر و ادب، عرفان و تصوف همیشه مورد توجه و عنایت علما، دانشمندان و پژوهشگران بوده ، که از آن استفاده ها نموده اند . عروضی سمرقندی ، خود را بالاتر از همگان ، همانا و همردیفانش دانسته ،

پخته گی کلام و صلاحیت شعری اش را چنین وانمود میکند :

« در جهان سه نظامی ایم ای شاه

که جهانی ز ما در افغانند»

« من به ورساد پیش تخت شهم

وان دو در مرو پیش تخت سلطانند»

« به حقیقت که در سخن امروز

هر یکی مفخر خراسانند»

« گرچه هم چون روان سخن گویند

ورچه هم چون خرد سخن دانند»

« من شرابم که شان چو دریابم

هر دو از کار خود فرو مانند»^۱

یعنی در بیت اخیر چنان قدرت و مرتبت کلام خود را به توصیف می نشیند که ،حتی در حضور و موجودیت اودیگران سکوت اختیار کرده جرأت سخنوری شان سلب میگردد .

انوری ابیورد

اوحد الدین بن اسحق ، در قریه ی بدنه از ولایت ابیورد جنب مهمه دشت خاوران خراسان تولد یافته ، ابتدا خاوری و بعداً انوری تخلص میکرد ، در شعر حکمت ، ریاضی و موسیقی مهارت تام داشته، راجع به وفاتش اختلاف زیاد موجود است . اما آنچه مقرون به حقیقت است در حدود ۵۸۷ هجری دار فانی را وداع گفته ، دیوانش مشتمل بر سیزده هزار بیت از قصیده ، غزل ، رباعی و قطعه میباشد.^۱

انوری یکی از شعرای دوره ی سجلیقیان بوده که، در اواخر سلطنت ملکشاه و دوران سلطنت سلطان سنجر میزیسته و قصاید زیادی در مدح ملکشاه و سلطان سنجر و سلطان ملکشاه بن سنجر سروده است.^۲

بنابراین روایتی ، نامش علی بن اسحق یا محمد بن محمد ابیوردی ، لقبش اوحدالدین و تخلصش انوری بوده ، یکی از ورزیده ترین شعرای زبان و ادب به شمار می آید ، حتی یکی از پیامبران سه گانه شعر دانسته اند. با قاضی حمید الدین بلخی دوستی داشته و در شهر بلخ در گذشته است . در کنار مقبره شیخ احمد خسرویه ، که از عرفای دیار ماست ، به خاک سپرده شده است .

« منطق و موسیقی و حکمت شناسم اندکی

راستی گویم نگویم با نصیب و افرم»

« وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح

گر تو تصدیقش کنی در شرح و بسطش ماهرم»

« نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم

ور همی باور نداری رنجه شومن حاضرم»^۱

انوری ، شاعر اندیشمند از قدرت ، صلاحیت شعری و مرتبه دانش خود با افتخار یاد کرده ، در ضمن برای کسانی که معترف به توانمندی وی نبوده اند هوشدار میدهد ، یعنی اظهار میدارد اگر باور نداشته باشید ، جهت ارزیابی ، آزمون ، مناقشه ، مناظره ، مباحثه و یا مبارزه لفظی و قلمی ، تشریف فرمای میدان آزمایش گردید و آماده امتحان شوید که ، در همه حال من به مسابقه و امتحان حاضر و آماده میباشم .

انوری ابیوردی ضمن فخریه و مباحثات به قدرت و استعداد فطری اش ادعا دارد ، که « در آسمان علم و معرفت به مثابه مشتری و سعد اکبر » میباشد همچنان خویشان را بر تارک زمان « افسر فصحا » و در آسمان فضل « خورشید ازهر » مینامد :

« در عیش اگر کم آمدم از طبع ناخوشست

در علم هر زمان به تفکر فزون ترم»

« ز آن کز برای دیدن گلهای معرفت

در باغ فکر دیده کشاده چو عبهرم»

« ملک خرد چو نیست مقدر به نام من

هستم ذلیل گر ملک هفت کشورم»

« از شرم آفتاب رخ خاک سـرخ شد

بادی گرفت در سر یعنی که من زرم»

« اوتاد هفت کشور اگـر کان زر شوند

همت در آن نبندم و جز خاک نشمرم»

« گشتم غلام همت خویشان از برای آنک

با روشنان چـرخ به همت برابرم»

... « بر آسمان مکرمت از روشنان علم

چون مشتری به نور خرد سعد اکبرم»

» در دیده جهان ز لطافت چو لعبتم

بر تارک زمان به فصاحت چو افسرم»

» در آشیان عقل چو عنقای مغربم

بر آسمان فضل چو خورشید از هرم»

» در مجلس مذاکره علمست مونسَم

در منزل محاوره فضلست رهبرم»

» گلهای بوستان سخن را چو گلبنم

عنقای آشیان خرد را چو شهپرَم»

» ماه سخن شد مست ز من روشن ای عجب

گویی بر آسمان سخن چشمه خورم»

» ز اول به پای فکر شدم در جهان علم

تا مضمَر آنچه بود کنون گشت مظهرم»

» بر من چو باز شد در بستان سرای جان

زین نظم جان فزای جهان گشت چاکرم»^۸

شاعر به استادی و مهارت سخنسرایی خود بالیده و القاب «شهر آشیان خرد»، «

« گلبن بوستان سخن » « چشمه خورشید » « آسمان سخن » و « آقا و فرمانروای دنیای نظم و سخن » را از آن خویش پنداشته ، ویژه ی نبوغ و استعداد فطری اش میداند .

ظهیر فاریابی

اسمش طاهر ، کینه اش ابوالفضل و لقبش ظهیر الدین است . نام پدرش محمد بوده که ، در فضل و بزرگواری شهره ی آفاق گردیده است .

زاد گاه وی فاریاب (یکی از جمله ولایات شمالی کشور) است ، در غزلیات ظهیر تخلص نموده ، تحصیلات خود را در جوزجان به پایان رسانیده و از آنجا به نیشاپور سفر کرده ، مداح طغانشاه حاکم نیشاپور ، قزل ارسلان و نصرت الدین ابوبکر ، که از اتابکان آذربایجان ، میباشد . مسافرت های زیادی کرده است . وی از شاگردان رشیدی سمرقندی میباشد . در ۵۸۲ هجری از نیشاپور به اصفهان رفته به خدمت صدر الدین خجندی رسیده ، در ۵۸۵ به سوی مازندران و آذربایجان شتافته و در آنجا به دربار اتابکان آذربایجان راه یافته ، سر انجام در تبریز عزلت گزیده ، در ۵۹۸ هجری در تبریز چشم از جهان بسته و در مقبره الشعرا جایی که ، خاقانی مدفونست دفن گردیده است.^۱

برخی را عقیده بر اینست که ، ظهیر را به قتل رسانیده اند . ظهیر شاعر نامور و سخنور توانا بوده ، که دارای غزلیات و اشعار بسیار لطیف ، گیرا و دل انگیز میباشد ، حتی بعضی وی را در قصیده سرایی همپا ، بلکه برتر از انوری نیز میدانند . دیوان اشعار ظهیر فاریابی چندین مرتبه اقبال چاپ یافته است .

شاعر مدت شش سال جهت فرا گیری علم و ادب در نیشاپور اقامت گزیده ، و چنان ادعا دارد که ، به همه ی هنر مروج زمانه اش همتا و نظیر وی وجود ندارد یعنی یکتای دوران و قهرمان بی همتای زمان خودش است و بس :

« مرا به مدت شش سال حرص علم و ادب

به خاکدان نیشاپور کرد زندانی»

« به هر هنر که کسی نام برد در عالم

چنان شدم که ندارم به عهد خود ثانی»^۱

بدینگونه ابیات زیرین نیز بیانگر قدرت و توانمندی شاعر در نظم، نثر، حکمت و نظایر آن، به اذعان و اعتراف شخص وی در این مورد میباشد. یعنی کسی را یارای مقابله و مناظره در آفرینش شعر و نگارش نثر به زبانهای فارسی، عربی، حکمت، فلسفه و سایر علوم و فنون با «ظہیر» نیست.

« کمال و دانش من کور دید و کر بشنید

به نظم و نثر چه در پارسی چه در تازی»

برون ز حکمت و انواع آن که در هر باب

مرا رسد که کنم با فلک هم آوازی»

خاقانی

افضل الدین بدیل معروف به خاقانی در ۵۲۰ هجری قمری در شروان چشم به جهان هستی گشود. در آغاز « حقایقی » تخلص میکرد، لیکن پس از آنکه به دربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه راه پیدا کرد. خاقانی تخلص یافت.

پدر خاقانی نجار بود و مادر وی در آغاز عیسوی بود و بعد اسلام آورد، خاقانی در کودکی پدر خود را از دست داد و مدتها با دسترنج زحمت مادر زنده گانی مینمود. عموی خاقانی کافی الدین عمر بن عثمان که، در فلسفه و پزشکی صاحب اطلاع بود، تعلیم و تربیت او رابه عهده گرفت. پس از آن خاقانی نزد ابوالعلائی گنجوی که، از شعرای مشهور آنزمان بود شاگردی کرد. ابوالعلائی دختر خود را به خاقانی داد و تقرب وی را به دربار شروانشاه فراهم ساخت، لیکن چندی نگذشت که، بین استاد و شاگرد کدورتی حاصل گردید و یکدیگر راهجو کردند.

خاقانی از قصیده سرایان درجه اول به شمار میرود و اشعارش جزیل و محکم است. وی در اشعار خود از کنایات، صنایع بدیع و ترکیبات تازه استفاده کرده، همین امر اشعار او را متکلف ساخته است.

گذشته از اینها چون مادر خاقانی عیسوی بوده، واژه های زیادی از اصطلاحات عیسویان، آیین و اخبار آنان در اشعار خاقانی وارد شده، و این خود از ویژه گی های اشعار خاقانی به شمار میاید.

آثار مهم خاقانی عبارتند از: دیوان قصاید و غزلیات که، شامل بیست و دو هزار بیت میباشد و دیگر مثنوی « تحفه العراقین » است، که شرح سفر او به مکه میباشد. این شاعر بزرگ در ۵۹۵ هجری قمری در گذشت. مدفن وی در مقبره الشعرا واقع در سرخاب تبریز است.^۸

تذکره نویسان ، نام او را « بدیل » و یا ابراهیم گزارش کرده اند . اما از بیت
زیرین مبرهن است که، نام وی « بدیل » بوده است .

« بدل من آمدم اندر جهان سنایی را

بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد »^{۲۲}

نام پدر خاقانی علی نجار بوده ، پدر کلان وی پیشه جولاهی داشته ، مادرش کنیز به
مذهب نسطوری گراییده ، آشپزی میکرده است .

خاقانی وصف کلام و مرتبه شاعری اش را در ابیات زیرین به نحو روشن و فصیح باز
تاب داده میگوید ، که در جهان یکه تاز سخن تنهاخودش است و بس .

« خاقانی بلند سخن در جهان منم

کازادی جهان روش حکمت من است»

« ضرب الرقاب داد شیاطین انس را

این تیغ عقل کز ملکان قسمت من است»

... « کی بایدم خبایث دینی که روح را

گر یوسف است دلو کش عصمت من است»^{۲۲}

همچنان شاعر مبتکر و نو پرداز تنها خودش (خاقانی) است که ، صاحب گنج معانی و

حکمت است . حتی عنصری و رودکی نمی توانند به پایه و مرتبه ی سخنش برسند :

« شاعر مبدع منم خوان معانی مراست

ریزه خور خوان من عنصری و رودکی»

« زنده چو نفس حکیم نام من از نازکی

گشته چو مال کریم حرص من از اندکی»^{۲۲}

خاقانی ، شاعر بلند آوازه ی ادب دری، وصف کلام خویش را به استادی ادا و بیان نموده ، لقب « مالک الملک سخن » را از آن خود ساخته، به « نکته غرای » کلام موزون ، مقفی و مخیل اش میبالد و گوید :

« تیر باران سحر دارم سپر چون ننگند

این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من»

« دست آهنگر مرادر مار ضحاک کی کشید

گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من»

... « آبنوسم در بن دریا نشینم با صدف

خس نیم تا بر سر آیم کف بود همتای من»

« جان فشانم ، عقل پاشم ، فیض رانم ، دل دهم

طبع عالم کیست تا گردد عمل فرمای من»

« مالک الملک سخن خاقانیم کز گنج نطق

دخل صد خاقان بود یک نکته غرای من»^۸

نظامی گنجوی

نامش الیاس متخلص به نظامی ، پسر یوسف پسر مؤید کنیه اش ابومحمد و لقبش نظام الدین ، مولدش گنجه از شهر های آذربایجانست ، برخی او را از قم شناخته اند .
در میان سالهای ۵۳۰ و ۵۴۰ چشم به جهان گشوده ، در ۵۹۹ وفات یافته و در شهر گنجه مدفون است . نظامی سخنور بزرگ ، حکیمی گرانمایه، عارفی بلند پایه و شاعری داستانسرا بود .

مثنویات وی هم از حیث افکار و معانی، هم از حیث بلاغت و انسجام از آثار خالد و ماندگار به شمار میرود ، در هشتصد سال که از مدت وفات نظامی میگذرد متتبعان و ارباب ذوق را به خود مشغول داشته و خاور شناسان مشهور در این باب اهتمام ورزیده اند .
شهرت عمده نظامی مربوط به خمسه یا پنج گنج اوست که، در حدود بیست و هفت هزار بیت بوده ، شامل مثنوی های مخزن الاسرار ، خسرو شیرین ، لیلی و مجنون ، هفت پیکر و اسکندرنامه است .

نظامی در داستانسرای استاد مسلم است . در آثار او نکته های تاریخی ، پند های سودمند اخلاقی یافت میشود . هنر خاص او در داستانهای بزمی است .
نظامی علاوه بر فنون ادب ، در علوم متداول عصر خود متبحر بوده ، خصوصاً در نجوم مهارت بسیار داشته است.^۷

نظامی گنجوی ، نخستین خمسه سرای زبان و ادبیات دری و استاد خمسه سرایان بعدی، در یکی از ابیات زیرین اشاره یی دارد که ، بعد از صد سال هم اگر کسی سراغ من داشته باشد، بیت های از اشعارم معرف شخصیتم خواهد بود .

« چو دانستم که دارد هر دیاری

ز مهر من عروسی در حصاری »

« طلسم خویش را از هم گسستم

به هر بیتی نشانی باز بستم»

« بدان تا هر که دارد دیدنم دوست

بیند مغز جانم را درین پوست»

« اگر من جان محبوبم تن اینست

اگر یوسف شدم پیراهن اینست»

« عروسی را که فرش گل پیوشد

اگر پیوشد ز چشم از دل پیوشد»

« همه پوشیده ای با ماست ظاهر

چو گفתי خضر، خضر آنجاست حاضر»

« نظامی نیز کین منصوبه خوانی

حضورش در سخن، یابی نهایی»

« نهان کی باشد از تو جلوه سازی

که هر بیت گوید با تو رازی»

« پس از صد سال اگر گویی کجا او

ز هر بیتی ندا آید که، ها او»^{۱۸}

نظامی طبع عالی و همت بلند خویش را در ابیات زیرین باز تاب داده خاطر نشان
میسازد که ، توسط سخن و کلام منظوم خود با وجود فقر و ضعف اقتصادی جهان را از
گنجینه معنوی پر ساختم .

« به خرسندی طمع را دیده بر دوز

ز چون من قطره ای دریایی آموز»

« که چندین گنج بخشیدم به شاهی

وزان خرمن بجستم برگ کاهی»

« به بی برگی سخن را راست کردم

نه او داد و نه من در خواست کردم»

« مرا آن بس که پر کردم جهان را

ولی نعمت شدم دریا و کان رام»

« نظامی گرزه زرین بسی است

زه تو زهد شد مگزارش از دست»

« به این زه گر گریبان را طرازی

کنی بر گردنان گردن فرازی»

« حدیث خسرو و شیرین نهان نیست

وز و شیرین ترالحق داستان نیست»^{۱۸}

در مورد سرایش خمسه اش و مثنوی هایش به ترتیب یعنی « مخزن الاسرار »

« خسرو و شیرین » ، « لیلی و مجنون » ، « هفت پیکر » و « اسکندر نامه » سخن میراند و

از ابداعات و ابتکارات خویش به افتخار نام میبرد .

« بسی گنج های کهن ساختم

در و نکته های نو انداختم»

« سوی مخزن آوردم اول بسیج

که سستی نکردم در آن کار هیچ»

« وزو چرب و شیرینی انگیختم

به شیرین و خسرو در آمیختم»

« وز آنجا سرا پرده بیرون زدم

در عشق لیلی و مجنون زدم»

« وزین قصه چون باز پرداختم

سوی هفت پیکر فرس تاختم»

« کنون بر بساط سخن پروری

زنم کوس اقبال اسکندری «^{۱۸}

همچنان علاوه میکند ، که از « گفتار من خرد بیدار میشد و جهل می خفت » و
توسط سخنان دلنشین من ، شنونده ی کلام سحر انگیزم متلذذ ، خوشنود و بهره مند گردیده
، بر من تحسین میکرد.

« غزلهای نظامی را غـزالان

زده بر زخم های چنگ نالان»

« سخن گفتم که دولت بخت می دید

سخن های که دولت می پسندید «

... « چنان گفتم که شاه احسنت می گفت

خرد بیدار می شد جهل می خفت»

«حدیثم را چو خسرو گوش میکرد

ز شیرینی دهن پر نوش میکرد»^{۱۸}

حکیم نظامی گنجوی آگاهی و اطلاع خویش را از سایر علوم و فنون به ویژه علم

نجوم چنین بیان میدارد:

« هر چه هست از دقیقه های نجوم

یا یکایک نهفته های علوم»

« خواندم و هر ورق که میجستم

چون ترا یافتم ورق شستم»^{۱۹}

یا:

« سخن کان از سر اندیشه ناید

نوشتن را و گفتن را نشاید «

و یا :

» لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود ، که پرتوان زد»^{۱۸}

نظامی ، این خمسه نویس نخستین در شعر و ادب ، همانطوری که ، سایرین معترف اند ، خود به قدرت کلام و طبع گهر بارش افتخار کرده ، کسی دیگر را در آورد گاه سخن همطراز خویش نمیداند و اصرار به توانمندی اش نموده میگوید که :

روی نهادند ستاینندگان»

» گرچه در این درگه پایندگان

او دگر است دگران کیستند؟»

» پیش نظامی بحساب ایستند

هر که پس آمد سرش انداختم»^{۱۹}

» تیغی از الماس سخن ساختم

به همین گونه ، عظمت و متانت سخن موزون و مخیل خود را می ستاید و گوید :
بهتر از سخن من در عرصه ی سخنسرایی هیچکس نمی تواند عرض اندام نماید ، بناً فخر و
مباهات مراست نه دگری را .

» به زین سخنی کراست امروز»

» میدان سخن مراست امروز

اهل بینش و دانش را مبرهن است که ، خوب و بد ، داد و بیداد ، ادنی و ادنی ، سیاه
و سفید ، علم و جهل ، واقعیت‌های محسوس و ملموس زمان و زمانه ها و جوامع ساکن در سیاره
ما میباشد . هر کس نیکی و داد میخواهد ، اما خودش در صحنه آزمون بدی میکند و بیداد ،
خیانت می کند و ستم . لیکن این مساله در قسمت شعر و ادب و شناخت معانی و دقت و
ژرفنگری به ارزش و اهمیت کلام موزون نیز قابل مکث و تأمل است .

« سخن بی حرف نیک و بد نباشد همه کس نیک خواهد خود نباشد»

« ولی آن کز معانی با نصیب است بدانند کاین سخن طرزی غریب است»^{۱۹}

نظامی ابتکار عمل خود را در خمسه نویسی و استعمال واژه ها ، عبارات ، ترکیبهای بکر و تازه در مثنوی های پنجگانه (مخزن الاسرار ، خسرو و شیرین ، لیلی و مجنون ، اسکندر نامه و هفت پیکر یا بهرام نامه) اش به ستایش میگیرد و مقلد نبودن خویش را علنیت می بخشد و میگوید :

« عاریت کس نپذیرفته ام آنچه دلم خواست بگو گفته ام »^{۱۹}

عطار

نام وی محمد ، کنیت موصوف ابو حامد و لقب او فرید الدین ، شهرتش به عطار و زادگاهش نیشاپور است . تخمیناً در حدود ۵۴۰ هـ.ق. تولد گردیده در ۶۱۸ هـ.ق. در فاجعه چنگیز خان به شهادت رسیده است .

محمد فرید الدین عطار در اواخر دوره سلجوقیان چشم به جهان گشوده ، در ایام جوانی به مشهد رفت ، سپس از آنجا به هند و ماورالنهر ، عراق ، دمشق و مصر مسافرت کرد و به زیارت خانه خدا توفیق یافت . در تمام این مدت با بزرگان صوفیه مجالست و معاشرت داشته از محضر آنان فیوضات کرده ، شیخ نجم الدین کبرا (بزرگترین صوفی) همزمان عطار بوده است .

عطار از گوینده گان بزرگ تصوف به شمار میآید . وی دارای آثار منظوم و منثور بسیار است ، مهمترین آثار منظوم او عبارتند از : منطق الطیر ، الهی نامه ، اسرار نامه ،

مصیبت نامه ، خسرو نامه ، مظهر العجایب ، لسان الغیب ، دیوان غزلیات توجیعات، قصاید و بزرگترین تألیف منثور وی کتاب « تذکره الاولیا » است که، در شرح حالات و کرامات صوفیه است ، در این احوال ۹۶ تن صوفیه درج گردیده است .

این شاعر عارف در نیمه اول قرن هفتم بدرود حیات گفت و در جنوب نیشاپور به خاک سپرده شد . حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی بنابر روایت متعدد در کودکی به خدمت وی رسیده و در آثار خویش او را ستوده و به احترام نام برده است .

شیخ فرید الدین عطار علو همت و کمال دانش و عظمت شاعری اش را در بیت های

زیرین چنین انعکاس میدهد :

« کتاب من تماشا گاه جان است

نمودار جهان جاویدان است»

« سخن گویان سخن بسیار گفتند

ولی نه شیوه عطار گفتند»

«جهان چون من سخن گویی ندیده

که در شعر دیگر بویی ندیده»

« از آن از شعر من اسرار یابند

که بوی از کلبه عطار یابند»^۸

شاعر در ابیات فوق ادعا دارد ، که در جهان تا کنون مانند وی چنین شاعری و سخندانی عرض وجود نکرده و هیچکس به شیوه ی عطار نتوانسته شعر بسراید ، بناً سخن و کلام منظوم او، دوی درد بیماران، آرامش خاطر بیقراران ، فرحبخش و روح نواز اندوهگساران و نمودار جهان جاویدان میباشد .

مولوی

مولینا جلال الدین محمد بلخی - رومی (قونیه واقع در ترکیه بنام آسیای صغیر و روم یا روما، نیز یاد گردیده) پسر سلطان العلاما (بهاء الدین) مشهور به مولوی یا مولانای بلخ و یا مولانای روم، بزرگترین عارف، عالم، صوفی و شاعر اسلام، مایه فخر و مباهات خراسان بوده، کتاب مثنوی وی در شش دفتر تدوین گردیده، از جمله مهمترین آثار تصوف و عرفان به شمار میرود که، در تاریخ تصوف و ادب مقام ویژه‌یی را دارا میباشد.

جلال الدین محمد در ۶۰۴ هجری قمری ششم ربیع الاول در بلخ چشم به جهان گشود. در چهارده ساله گی، پدر وی به علت رنجشی (ممکن رقابت با امام فخر رازی) که از سلطان محمد خوارزمشاه حاصل کرده بود، به عزم زیارت خانه خدا با خاندان خود از بلخ مهاجرت کرد و در نیشاپور به زیارت شیخ فرید الدین عطار، عارف مشهور قرن هفتم شتافت و جلال الدین را نیز همراه برد، عطار در حق جلال الدین دعا کرد و مثنوی «اسرار نامه» را به او هدیه نمود. بهاء الدین ولد از خراسان عازم بغداد شد، از آنجا به مکه رفت و پس از زیارت خانه خدا قصد شام کرد، مدتها در آنجا اقامت گزید، بعد به دعوت علاء الدین کیقباد به قونیه رفت و به ارشاد خلق پرداخت تا آنکه در ۶۲۸ هـ.ق. از جهان رفت.^۸

پس از وی جلال الدین در ۲۴ ساله گی به جای پدر نشست و به ارشاد مردم همت گماشت، تا اینکه در ۶۴۲ هجری به شمس الدین محمد بن ملکداد مشهور به شمس تبریزی بر خورد و پس ازین دیدار در اثر افادات معنوی شمس، روش مولانا دگرگون گردیده، به طور کلی زنده گانی مولانا پس از ملاقات شمس تقریباً وقف سرودن شعر و ارشاد خلق گردید.

داستان ارادت مولانا به شمس معروف و مشهور است، بدین سبب در دیوان کبیر (کلیات شمس تبریزی) تخلص خود را شمس میآورد و مردم به خطا، دیوان کبیر یا کلیات که مسمی به شمس تبریزی است، از شمس میشناسند. شمس بزرگترین عارف و صوفی وارسته بوده است نه شاعر معروف.

مولانا جلال الدین محمد بلخی در پنجم جمادی الثانی ۶۷۲ هـ.ق. چشم از جهان بسته ، با اعزاز و اکرام زیاد مردم اعم از مسلمان ، عیسوی ، موسوی ، زردشتی و ... با اشتراک تمام مقامات دولتی و مذهبی زمان در شهر قونیه به خاک سپرده شد .

در بلخ خرابه های خانقاه و مسجد پدرش هنوز پدیدار است . کتاب مثنوی مولانا در هفت قرن مورد احترام و تعظیم مردم به ویژه اهل علم و فرهنگ ، عرفان و تصوف بوده ، به زبانهای ترکی و عربی و ... ترجمه و چندین بار طبع شده ، بیشتر از صد شرح ، حاشیه و تعلیق در آن نگاشته شده است .

علاوه از مثنوی و دیوان غزلیات و رباعیات ، کتاب فیه مافیه ، مجالس سبعة و مکتوبات نیز از همین شخصیت عالی مقام است .

مولانا در زبان دری و عربی شاعر مقتدر است، در زبان ترکی نیز اشعاری دارد . ملمع های ترکی - دری مولانا خیلی ها مشهور است، که توانمندی اش را به زبان ترکی میرساند .

مولانا ، این بحر نا کرانمند تفکر و اندیشه ، مرتبه ی شعر و کلام دلنشین خویش را در ابیات زیرین چنین ارج میگذارد :

«نردبان آسمان است این کلام

هر که ازین بر رود آید به بام»

» نه به بام چرخ کان اخضر بود

بل به بامی کز فلک برتر بود»

« بام گردون را از او آید نوا

گردشش باشد همیشه زان هوا «^{۱۶}

سعدی

مصلح الدین بن عبدالله سعدی شیرازی . این بزرگمرد شعر و ادب ، حکمت و اندرز یعنی « مصلح » در خانواده ی یکی از بزرگان شیراز در اوایل قرن هفتم هجری قمری ۶۰۶ چشم به جهان گشود .

مصلح پسر عبدالله شیرازی ، از ۶ ساله گی در شیراز به تحصیل دانش پرداخت . پس از سه سال پدرش (عبدالله) پدرود حیات گفت و دست نوازش او از سر کودک خورد سال کوتاه شد . او در آغاز جوانی به بغداد رفت و به نظامیه به تحصیل دانش پرداخت ، مجلس استادانی مانند ابوالفرج بن جوزی را درک کرده و به خدمت عرفایی مانند شیخ شهاب الدین سهرودی رسیده است .

این سخنور بزرگ سالیان درازی از عمر خود را به سیر و سیاحت در شهر گذرانده است . که بخش مهمی از مندرجات « گلستان » و « بوستان » حاصل تجربه ها و ماجراهای سفرهای اوست .

این سفرها که تقریباً چهل سال به درازا کشید، از شهرهای بغداد ، سوریه ، مکه تا شمالی ترین قسمت های افریقا و مراکش دیدن کرد، شهرها و ملت های گونه گون را دید ، با مذاهب و طبقات مختلف مردم آشنا گشت . آغاز این سفر طولانی ۶۲۲ هجری قمری بود . سعدی هر جا که میرسید ، به وعظ و ارشاد مردم میپرداخت . در گلستان چندین جا به این موضوع اشاره میکند ، و در این سفرها مشکلات ، دشواریها و سختی های فراوان را متحمل گردیده . پس از سفر دور و دراز در ۶۵۴ هجری قمری به شیراز باز گشت . در این هنگام در شیراز اتابک ابوبکر بن سعد زنگی حکومت میکرد و امن و امانی برقرار شده بود . تخلص خود را نیز از نام همین حکمدار گرفته است .^{۱۱}

سعدی بار دیگر به بغداد و حجاز میروود . پس از مراجعت از راه آسیای صغیر به آذربایجان می آید و با دانشمندان مشهور چون خواجه شمس الدین طوسی و عطاءالملک

جوینی ملاقات مینماید . سعدی واپس به شیراز میآید و در ۶۹۴ و یا بروایتی ۶۹۱ هجری قمری وفات میکند و در محلی بنام سعدیه به خاک سپرده میشود .

سعدی به انواع ادبی شعر و نثر آثار فنا ناپذیر و جاویدان از خود به یادگار گذاشت که، از مشهور ترین آثار همیشه ماندگار جهان به شمار میرود . « دیوان غزلیات » ، « بوستان » و « گلستان » سعدی زبانزد خاص و عام اند . کتاب گلستان سعدی در بر گیرنده ی پند و اندرز و سخنان حکیمانه و عبرتناک و آموزنده بوده ، به نثر و نظم نگاشته شده ، بوستان یا « سعدی نامه » ی وی به نظم سروده شده ، که قدرت و توان استادی اش را گواه میباشد .

سعدی شیرین کلام ، ادعا دارد که ، در هفت اقلیم گیتی شهرت و آوازه شاعری وی انتشار یافته ، در همه جا و هر محفل سخن از سعدی و کلام معجزه آسایش است .
« هفت کشور نمیکند امروز

به مقالات سعدی انجمنی »

یا :

« نقایست هر سطر من زین کتیب

فرو هشته بر عارض دلفریب»

« معانیست در زیر حرف سیاه

چو در پرده معشوق و ، در میغ ماه»

«در اوراق سعدی نگنجد مالال

که دارد پس پرده چندین جمال»

» مرا کاین سخنهاست مجلس فروز

چو آتش در او روشنایی و سوز»^{۱۱}

سعدی در کتاب مشهور خویش گلستان این اثر مهم و پر ارج ادبیات دری (گلستان) خطاب به اهل علم و معرفت توضیحاتی دارد، که میگوید: اگر بخواهی برای همیشه مسرور باشی گلستان من را به مطالعه بگزین و این بهتر از طبق های گل، که عمرش نهایت کم است، خواهد بود.

» به چه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من ببر ورقی»

» گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد «

و یا:

» نه هر کس حق تواند گفت گستاخ

سخن ملکیت سعدی را مسلم «

» شبی زیت فکرت همی سوختم

چراغ بلاغت می افروختم»

» پراکنده گویی حدیثم شنید

جز احسنت گفتن طریقی ندید»

« هم از خبث نوعی در آن درج کرد

که ناچار فریاد خیزد ز درد»

« که فکرش بلیغست و رایش بلند

درین شیوه زهد و طامات و پندم»

« نداند که ما را سر جنگ نیست

و گرنه مجال سخن تنگ نیستم»

« توانم که تیغ زبان بر کشم

جهانی سخن را قلم در کشم»

« بیا تا در این شیوه چالش کنیم

سرخصم را سنگ بالش کنیم»^{۱۰}

هر کسی که، گفتار سعدی و کلام او را خوانده و شنیده باشد، به قول خودش به وی احسنت و آفرین میگوید شیخ اجل در سخن گفتن سرخصم را زیر سنگ آورده ، همچنان مدعیست چنان به سخن پردازی مهارت حاصل کرده ، حتی ضرور است بلبل نیز درس خوشخوانی را از سعدی بیاموزد .

« هزار بلبل داستان سرای عاشق را

بباید از تو سخن گفتن دری داند «

سعدی در ابیات زیرین ادعا میکند ، آدمی با به کار گرفتن و عملی ساختن سخنهای وی ، قرین دولت و همنشین اقبال و سعادت خواهد شد .

« سخن های سعدی مثالست و پند

بکار آیدت گر شوی کار بند»

» دریغست ازین روی بر تافتن

کز این روی دولت توان یافتن»^{۱۰}

از بیت زیر ، فخر و مباهات سعدی به دانش و مهارت استادی اش مبرهن است .

« نگفتند حـرفی زبان آوران

که سعدی نگوید مثالی بر آن «

یا :

» یکی گفت ازین نوع شیرین نفس

درین شهر سعدی شناسیم و بس»

» بر آن صد هزار آفرین کاین بگفت

حق تلخ بین تا چه شیرین بگفت»^۹

و یا :

» ترا پند سعدی بست ای پسر

اگر گوش گیری چو پند پدر»

» اگر امروز گفتار ما نشنوی

مبادا که فردا پشیمان شوی»

« از این به نصیحتگری بایدت

ندانم پس از من چه پیش آیدت »^۹

گفتار سعدی همه پند است و اندرز ، حکمت است و ادب ، به قول و اذعان خودش
اگر شربت مفید و ارزنده ضرورت باشد ، باید متوجه نکات پند آموز وی بود و از سعدی
آموخت و به کار بست .

« اگر شربتی بایدت سودمند

ز سعدی ستان تلخ داروی پند»

« پیرویزن معرفت بیخته

به شهد ظرافت بر آمیخته »^۹

همچنان ادعا دارد ، نصایح و اندرز های وی بی نهایت سودمند است ، کسی دیگر
بهتر از سعدی نصیحتگر نخواهد بود :

« از این به نصیحت نگوید کست

اگر عاقلی ، یک اشارت بست »

یا :

« نصیحت کسی سودمند آیدش

که گفتار سعدی پسند آیدش »^{۱۰}

و یا :

« بدو نیک را بدل کن سیم و زر

که این کسب خیر است و آن دفع شر»

« خنک آنکه در صحبت عاقلان

بیاموزد اخلاق صاحب‌دلان»

« گرت عقل و رایست و تدبیر و هوش

به عزت کنی پند سعدی به گوش»

« که اغلب در این شیوه دارد مقال

نه در چشم و زلف و بنا گوش و خال»^۹

جامی

عبدالرحمن ، که لقب نور الدین داشت ، در خرجرد جام چشم به جهان گشود . پدرش نظام الدین احمد نام داشت و نواسه دختری امام محمد شیبانی است . عبدالرحمن را که ، پسر هوشیار و ذکی بود ، زیر پرورش گرفت . نظام الدین احمد دانش و هوشمندی تمام که داشت ، به پسرش تعلیمات ابتدایی مروج را به زبانهای دری و عربی یاد داد . جامی در اندک مدت از خط و سواد بهره مند گردید .

مولانا احمد ، جامی را در نو جوانی به هرات آورد . جامی در مدرسه نظامیه نزد مولانا جنید اصول مبادی علوم را فرا گرفت ، سپس از مولانا خواجه علی سمرقندی و محمد جاجرمی ، علوم متداول را آموخت . جامی جهت کسب علم و دانش بهتر و بیشتر به سمرقند رفت و بعد از آن دو باره به هرات برگشت .

جامی نه تنها شاعر پر آوازه ی روزگار خود بوده ، بلکه دانشمند ، فقیه ، عارف ، مفسر محدث و نویسنده توانا نیز است . او ۴۴ کتاب و رساله به نظم و نثر به زبانهای دری و عربی نگاشته است . این آثار در فقه ، تفسیر ، حدیث ، شرح حال رجال ، علوم ادبی چون : صرف و نحو ، عروض و قافیه ، معما ، عرفان ، اخلاق و تاریخ ادبیات میباشد .

از آثار منظوم جامی یکی دیوان اوست ، که شامل قصاید ، غزلیات ، ترجیعات ، مثنویات ، مرثیاتی و رباعیات است و دیگر هفت مثنوی او که به عنوان هفت اورنگ در مقابل خمسه نظامی و امیر خسرو بلخی – دهلوی سروده شده است عبارت اند از : سلسله الذهب ، سلامان و ابسال ، تحفه الاحرار ، سبحة الابرار ، یوسف و زلیخا ، لیلی و مجنون و خرد نامه اسکندری میباشد.^۱

از آثار مثنوی جامی کتابهای نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص و نفحات الانس ، لوايح و لوامع ، بهارستان و اشعه اللمعات معروف است .

جامی سفر های به مرو ، سمرقند ، فاریاب ، تاشکند و سفری هم در ۸۷۷ به حجاز و حج از راه خراسان و همدان، کردستان ، بغداد، کربلا ، نجف ، مدینه و دمشق کرده، که چندین ماه به طول انجامیده است .

شهرت جامی در روزگار خودش و در زمانیکه هنوز خیلی جوان بوده است . شایع شده ، بزرگ و کوچک او را شناخته اند . نخست میرزا ابوالقاسم بابر و پس از آن میرزا ابو سعید به وی توجه کرده اند، سپس مورد توجه خاص سلطان حسین بایقرا و وزیر معروف او امیر علشیر نوایی قرار گرفته ، تا پایان عمر در عزت و احترام گذرانیده است . شهرت وی نه تنها در هرات بلکه در نواحی دیگر کشورهای اسلامی پیچیده ، چنانچه با اوزون حسن اق قونیلو ، سلطان یعقوب ، سلطان محمد فاتح پادشاه معروف عثمانی و سلطان بایزید دوم رابطه داشته است .

در حقیقت بهارستان جامی مملو و مشحون از گلهای همیشه بهار ، شعر و ادب بوده و اشاره ی شاعر نیز باز تابگر ماهیت کلام وی میباشد .

« گذری کن بر این بهارستان

تا ببینی در او گلستانها»

« در لطافت به هر گلستانی

رسته گلهای ، دمیده ریحانها»^۱

جامی مقام و منزلت شعر خود را ستوده یعنی در خراسان جایگاه ویژه برایش قایل اند و همین شایسته گی را سعدی در شیراز . از آن خود ساخته است . خراسان از گفتار من پر شکر گردیده و شیراز از قول و گفتار سعدی عین مقام را احراز نموده است .

«زین شعر نوشد پر شکر جامی خراسان گویا

از کلک سعدی نکته یی شیرین ز شیراز آمده»

امیر علیشیر نوایی - فانی (۸۴۴ - ۹۰۶) هـ . ق (۱۴۴۱ - ۱۵۰۱ م)

یکتن از شخصیت های ممتاز علمی - فرهنگی و سیاسی کشور ما و چهره ی بی بدیل زبان وادبیات ترکی - اوزبکی محسوب میگردد .

امیر نظام الدین علیشیر نوایی در ۸۴۴ هجری قمری برابر با نهم فبروری ۱۴۴۱ میلادی در شهر تاریخی هرات چشم به جهان گشود . نام پدرش غیاث الدین کیچکینه یا کیچکینه بهادر بوده ، یکی از کارمندان دولتی دربار تیموریان بود ، علیشیر در سنین طفولیت یکجا با شهزادگان تیموری تحت آموزش و پرورش قرار گرفت . بعد از وفات شاهرخ میرزا در ۱۴۴۷ م . خانواده ی نوایی ، به سوب عراق رهسپار گردیده در شهر تفت اقامت گزیدند . در تفت با مورخ شهیر شرف الدین علی یزدی انس گرفته آموزش دید .

در ۱۴۵۲ م . خانواده ی نوایی با برقراری آرامش نسبی دو باره به هرات عودت نمود . پدر وی غیاث الدین کیچکینه از ۱۴۵۲ - ۱۴۵۷ م . به دربار ابوالقاسم بابر راه یافت و از طرف ابولقاسم بابر به حیث حاکم شهر سبزوار تعیین گردید . نوایی در هرات تحصیلات خویش را ادامه داد .

نوایی کتاب منطق الطیر عطار را چندین مرتبه مطالعه نموده ، چنان انس گرفت ، که کاملاً این اثر معروف تصوف و عرفان به مغز وی جا گزین شد . نوایی آثار سعدی ، فردوسی ، مولانا ، سکاکی ، لطفی ، جامی ، آتایی ، نظامی ، دهلوی و ... را به اشتیاق تمام فرا گرفت .

نوایی با حسین بایقرا در ۱۴۵۶ به مشهد رفته تحت مواظبت ابوالقاسم بابر ، پادشاه علمدوست مصروف فراگیری علوم متداوله گردید . در ۱۴۵۷ بابر وفات نمود . نوایی در

مشهد با سید حسن اردشیر و کمال تربتی دانشمندان مشهور وقت معرفی و مناسبات دوستانه برقرار کرد.

نوایی با شاعر ذواللسانین لطفی هروی و مولانا جامی معرفی واز نزد آنها آموخت. مولانا لطفی و جامی از استعداد نوایی متعجب و مسرور گردیده ، نوایی را منحیث پسر و شاگرد خویش خطاب کردند . در ۱۴۵۹ م ابو سعید میرزا به سلطنت رسیده ، نوایی در اثر ظلم و استبداد وی رهسپار سمرقند شد و در آنجا با علما و دانشمندان ملاقات کرده از نزد شان کسب فیض نمود . در ۱۴۶۸ م ابوسعید هنگام جنگ به قتل رسید و حسین بایقرا وارد هرات گردیده تاج و تخت را تصاحب کرد . نوایی از اینکه دوست و هم صنفی بایقرا بود در ۱۴۶۹ به هرات برگشت.^{۱۷}

نوایی از بدو سلطنت بایقرا یکجا با وظیفه ی وزارت دست به فعالیت های عمرانی، اقتصادی ، فرهنگی، اعمار بنا های خیریه و عام المنفعه زد ، که میتوان بارز ترین نمونه ی، آن روضه ی مظهر حضرت علی کرم الله وجهه و پل خشتی جوزجانان (سرپل کنونی) را نام گرفت .

نوایی تعداد ۳۲ اثر منظوم و منثور به زبان ترکی - اوزبیکی نوشته ، دیوان شعر به زبان فارسی نیز سروده ، که شامل (۶۰۰۰) بیت بوده به نام دیوان فانی مسمی گردیده است .

مهمترین آثار نوایی به گونه ی فشرده عبارت اند از : خمسه ی ترکی (شامل پنج مثنوی) ، خزاین المعانی یا چهار دیوان ، محاکمه اللغتين ، محبوب القلوب ، میزان الاوزان ، مجالس النفايس ، تاریخ انبیا و حکما ، وقفیه ، خمسه المتحیرین ، سراج المسلمین ، رساله معما و ... نوایی سیمای چند بعدی و مفاخر ادبی ، سیاسی و اجتماعی سده نهم هجری قمری و وطن عزیز ما است ، که میراث علمی ، ادبی و کار نامه های سترگ آن در گونه گون بخش های حیات اجتماعی ، اقتصادی و ادبی کشور از درخشش چشمگیر بر خوردار است .

این ابر مرد شعر و سخن ، اندیشه و قلم در ۱۵۰۱ م به ۶۰ ساله گی در شهر هرات چشم از جهان بست و در همان شهر باستانی محترمانه به خاک سپرده شد .

امیر علیشیر نوایی شاعر ذواللسانین و ابر مرد عرصه دانش و قلم به اسلاف خود
کمال حرمت قایل گردیده ، ادعا دارد که، در زبان ترکی فلک تا کنون همتای وی را سراغ
ندارد . هر گاه تصمیم سرایش شعر نماید به سهولت میتواند در کمترین فرصت خمسه ها و
شهنامه ها ، ایجاد نماید ، که حقیقت سخنان نوایی از خمسه ی بی همتای او در زبان ترکی
اظهر من الشمس است .

« سوز ایچرا که یلغان ایرور نا پسند

چو نظم ایتی لار قیلدی دانا پسند»^{۲۱}

« مین اول مین که تا ترک بیدادی دور

بو تیل بیرلا تا نظم بنیادی دور»

« فلک کور مادی مین کیبی نادری

نظامی کیبی نظم ارا قادری»

« نی نظمی دیر ایرسام مین درد ناک

که هر لفظی بولغای انی در پاک»

« بیتار تینگری دین آنچه قوت منگا

که بولماس بتیریگا فرصت مینگا»^{۲۰}

« نظامی که نظم اهلی استادی دور

ایننگ طبعی سوز جنسی نقادی دور»

« همانا که ایل دین کناری توتوب

یاریم قرن زحمت چیکیب قان یوتوب»

« تاپا آلدی بیش گنج مفتا حینی

یانا آنچه وقت ایتی اصلا حینی»

« یانا خسرو اول ترک هندی لقب

که سوز بیرله آلدی عجم تا عرب»

« بومیداندا فردوسی اول گرد ایرور

که گر کیلسه رستم جواین بیرور»

« رقم قیلدی فرخنده شهنامه

که سیندی جواییدا هر خامه»

« مسلم دورور ظاهرراً بو ایشی

که معرض غه کیلما یدورور هر کیشی»

« دیدی اوز تیلی بیرله اول کان گنج

که سی سال بردم به شهنامه رنج»

« انی دیرگا بولسا قچان رغبتیم

ایرور آنچه حق لطفیدین قوتیم»

« که هر نیچه نطق اولسه کاهل سرای

بیتگایمین اوتوز ییلین اوتوز آی»^{۲۰}

بدرالدین هلالی

هلالی استر آبادی یکی از بزرگترین غزلسرایان و شاعران اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری است. وی در زمان خویش به شهرت فراوان رسیده و معاصرانش او را بزرگ و ارجمند داشته اند.

نخستین کسی که ذکری از او کرده، علیشیر نوایی (شخصیت برجسته علمی ادبی - شاعر ذواللسانین اوزبیک و دری) بوده، در مجالس النفایس خود گوید: «مولانا هلالی از مردم ترک است و حافظه اش خوب است. طبعش نیز برابر حافظه اوست و...» هلالی در شعر به هر اسلوب مهارت تمام پیدا کرده، نادر زمان خود گردیده، دیوان جمع ساخته و چند مثنوی نیز سروده است.

پژوهشگران نام وی را بدرالدین نوشته اند و در چاپ های حبیب السیر، نورالدین قید گردیده، از تخلص اش هویدا است که نام او باید بدرالدین باشد. زیرا که، متناسب با نام خود یعنی بدر، تخلص هلالی را بر گزیده است. زمانیکه هرات را عبیدالله خان اوزبیک متصرف شد، مولانا هلالی، وی را مدح نموده گفته بود:

« خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد

که جان آمد در او، یعنی عبیدالله خان آمد»^۱

دیوان هلالی شامل (۲۸۰۰) بیت بوده، در ۱۲۸۱ هجری قمری به خط نستعلیق

چاپ گردیده، ابتدا مثنوی «شاه و درویش» را به وزن هفت گنبد نظامی و بعداً

«صفات العاشقین» را به وزن «خسرو و شیرین» نظامی نظم کرده است.

تاریخ کشته شدن هلالی را به سالهای ۹۲۹ ، ۹۳۵ ، ۹۳۶ و ۹۳۹ هجری قمری قید کرده اند ، اما ۹۳۹ هجری قمری قرین به حقیقت میباشد .

از هلالی بشنویم که ، چگونه « عروس فکر » را ، در خلوتخانه ی فکر به گونه ی « شاهدبکر » به پیرایش ، آرایش و پرورش گرفته است :

« ز در نظم باشد گفت و گویم

ز بحر شعر باشد آبرویم»

« همان بهتر که با این درفشانی

شوم غواص دریای معانی»

« بیرون آرم از این بحر گرامی

دری چون گوهر نظم نظامی»

« بیارایم به خلوتخانه فکر

عروس فکر را چون ، شاهد بکر»^۱

شاعر به قدرت فکر متانت و طبیعت شاعری اش چنان مینازد و میبالد ، که به قول خودش « غایت شاعری » و « شیوه ساحری » همین است . یعنی در مقابل سخنان سحر آمیز وی کسی دگری را مجال ایستاده گی ، مناقشه و مناظره ، نیست .

« بیت او گر کم است از آن غم نیست

شکر باری که معنیش کم نیست»

« لفظ پاک است و معنیش طاهر

چون نگیرد؟ قرار در خاطر»

« معنی خاص لفظ عام فـریب

برده از خاص و عام صبر و شکیب»

« الله - الله چه دلپذیر است این!

در پذیرش ، که ناگزیر است این»

« غایت شاعرـری همین باشد

شیوه ساحـری همین باشد»

« هر که دم زد زبان او بـستم

سحر کـردم ، دهان او بستم»^۱

هاتفی هروی

مولانا عبدالله هاتفی ، از شاعران نامی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم و خواهر زاده ی نورالدین عبدالرحمن جامی است . در قصبه خرچرد جام زاده شد ، همانجا چهار باغی ساخت و در آنجا ساکن شد . مردی گوشه نشین و پارسا بود . میر عیشیر نوایی در مجالس النفایس از وی یاد کرده ، مدتی در هرات زیر تربیت جامی زیست .

هاتفی یکی از شعرا بیست ، که در مثنوی سرایی شهرت تام داشت و مثنوی های متعددی به نظم آورده ، که خیلی ها معروف است . از جمله مثنوی های او تمرنامه (مظفر نامه یا تیمور نامه) است ، که خیلی ها مشهور است . به پیروی از خمسه های نظامی و امیر خسرو ، هفت منظر ، شیرین و خسرو ، لیلی و مجنون را به اتمام رسانیده ، که شهرت دارد .

هاتفی نه تنها از اقسام نظم به مثنوی سرایی اشتهار و مهارت داشت ، بلکه در غزل و قصیده نیز کامل بود و دیوانی هم دارد.^۱

در ۹۱۷ شاه اسماعیل پس از فتح بلاد خراسان متوجه عراق بود در حوالی قصبه خرچرد جام ، جهت زیارت تربت شاه قاسم انوار نزول فرمود ، بر سیل گشت به در باغ هاتفی رسید ، مولانا خبر دار شد، به استقبال شتافت و مورد عنایت واقع شد . شاه اسماعیل چند بیت از اشعار او را طالب گشت ، چون آنها را مطبوع یافت وی را به نظم فتوح شاهی مامور کرد . هاتفی در حدود هزار بیت از آنرا به نظم آورد ، اما توفیق اتمام نیافت .

هاتفی در محرم ۹۲۷ هجری قمری در گذشت . و وی را در همان باغ خودش به خاک سپردند . هر چند در مدفن او اختلاف است و بعضی گویند ، که در شهر هرات وفات یافته در حظیره ی مولانا عبدالرحمن جامی ، پایان پای مولانا سعد الدین کاشغری مدفون است .

هاتفی یکی از چهره های تابناک ادبیات دری به شمار میرود .

شاعر در فن نگارش خود را همتای بهزاد نقاش چهره دست دانسته ، ممدوح اش را ستایش و تمجید نموده ، میگوید :

« نگارنده نقاش بهزاد دست

حریر سخن را چنین نقش بست»

«که بود از نژاد سلاطین ترک

ثریا جنابی در آیین ترک»

« قرا خان تبار و ترا غابه نام

جهانش به کام و سپهرش غلام «

ابیات زیرین نمایانگر استعداد و توانمندی شاعر بوده ، که خود مدعیست : نه تنها در فن مثنوی سرایی ، بل به ژانر های گوناگون شعر، ید رسا دارد ، یعنی در قصیده و غزل نیز کم نظیر است :

« نگویی همی در فن مثنوی

سخن را دهم زینت خسروی»

« به هر شیوه کز نظم کردم علم

ستانم ز دست عطارد قلم»

« دهم در قصاید بدان سان ندا

که خاقانی آنجا کندجان فدا «

« طریق غزل را بداند که چیست

کدامست خسرو حسن نیز کیست»^۱

رفیقی هروی

اسمش میر علی مشهور به مجنون چپ نویس متخلص به رفیقی بوده . اسم پدرش کمال الدین یا جمال الدین محمود است . وی یکتن از خطاطان مشهور قرن دهم هجری محسوب میگردد .

رفیقی تألیفاتی داشته، که سه رساله ی آن به نام های ذیل مشهور است :

رساله ی خط و سواد ، قواعد خطوط سبعه و رسم الخط رساله ی نخست و سوم آن به صورت قلمی در موزیم لندن موجود است . مجنون در خط نویسی اختراعاتی کرده دارد ، از جمله اختراعات او یکی خط دو طرفه « توامان » است .

رفیقی به هر دو دست چپ و راست خط زیبا و نیکو مینوشت ، در شعر نیز دسترسی خوبی داشت . وی مثنوی در موضوع و چگونه گی خط به رشته تحریر آورده و در ۹۵۰ هجری قمری از این جهان رخت سفر بر بسته است .

» هر کس که به صفحه خطم دیده گشاد

دل بر خط دلبران مهوش نه نهاد»

» در عالم خط منم مسلم امه ————— روز

استادان را چنین خط دست نداد»^۱

شاعر ، رفیقی هروی در رباعی فوق خود را استاد و سر تاج خطاطان زمانه اش می پندارد ، به نظر او هیچ استادی به مثابه وی نتوانسته اند چنین ابداعی هنری و قلمی، داشته باشند .

میر علی خطاط

از خطاطان مشهور قرن ده هم در هرات است . اسمش میر سید علی پسر محمد باقر ذوالکمالین و از جمله ی شاگردان مولانا سلطان علی است . وی با استاد خود در ۹۲۵ به اثر جنگهای اسماعیل صفوی و محمد خان شیبانی به طرف ماورالنهر رفت . مدتی در بخارا زنده گانی کرد و از دوری وطن به تنگ آمده ، لب به شکوه و شکایت ها گشود . تاریخ وفات میر علی را ۹۵۱ - ۹۵۳ و یا ۹۶۶ هجری قمری نگاشته اند .

« سر حلقه دهر و سر هر بی وطنی

خاقان دلاوری و خضر زمینی»

« بعد از سخنت نیست به گیتی اکنون

مجموعه معنی شه ملک سخنی»^۱

میر علی خطاط ، نیز در ابیات بالا خود را « مجموعه معنی » و « سلطان کشور شعر و سخن » نامیده ، « فخرسخن و سر حلقه دهر » در اقلیم معانی معرفی میدارد .

ملا حسین

ملا حسین یکن از شعرای توانمند زبان و ادبیات دری بوده ، در فنون شعری دست توانا و قدرت کامل داشت . به ویژه در سرودن اشعار و قصاید مصنوع و مشکل ، کمتر کسی از معاصرانش به پایه او میرسند . به حواله جلد دوم « طبقات اکبری » ملا حسین در اصل وزیر زاده بوده ، کسب علوم نموده ، با درک عالی وحدت فهم از اقران امتیاز داشت ، سالها در خدمت همایون پادشاه بود و با قرب تمام زنده گی کرده است .

ملا حسین را اکثر هروی دانسته اند . صاحب « گلستان مسرت » نوشته که ، قصیده یی متضمن تاریخ جلوس اکبر پادشاه غازی از خواجه حسین هروی ، که از مصارع اولی ۹۶۳ جلوس میمنت مانوس و از مصارع ثانیه ۹۷۷ تولد شاهزاده سلیم یعنی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه ، مفهوم میشود . ملا حسین در اخیر عمر از دربار اکبر رخصت وطن گرفت ، ولی قبل از رسیدن به وطن در کابل در گذشت .

« آنم که ممالک سخن ملک منست

صراف خرد صیرفی ملک منست»

« دیباچه کن ز دفتر من ورقیست

اسرار دو کون بر سر کلک من است»^۱

شاعر ، ملا حسین ، نیز خویشتن را « مالک اقلیم سخن » و « صراف خرد » دانسته ، مدعی میشود که ، « دیباچه کن » یک ورقی از اوراق دفتر وی میتواند باشد ، همچنان اضافه میکند « اسرار دو کون » به صورت کل در اختیار نوک انگشتان و قلم او ، قرار دارد .

فیضی دکنی

ملک الشعراى دربار جلال الدين محمد اكبر ، پسر شيخ مبارك و برادر ابوالفضل ، ابوالفيض فيضى فياض است . وى از دودمان فضل بر خاسته ، در سال ۹۵۴ پا به عرصه وجود گذاشته و در سال ۱۰۰۴ هجرى قمرى چشم از جهان بسته است .

فیضی از فضلا و سخنوران بزرگ و داهیان روزگار بود . در لغات عربی چندین تبحر و احاطه داشت که، قرآن کریم را از مبتدا تا منتها با کلمات بی نقطه تفسیر کرد و آنرا « سواطع الالهام » نام گذاشت . و قبل از اینکه به کار این تفسیر آغاز کند رسالتی در عربی با حروف بی نقطه بنام « موارد الكلم » نگاشت . پنج مثنوی دارد : مرکز ادوار ، سلیمان و بلقیس ، هفت کشور ، نل و دمن و اکبر نامه ، دیوان قصاید ، غزلیات و رباعیات نیز از وی باقیمانده در اقسام سخن منظوم و منثور استاد بود . ادبیات و آیین هندوان را نیکو میدانست در فلسفه نیز معلومات وافى و كافى داشت .

شاعر شیوا بیان وصف کلام خویش را چنین ادا نمود که : « هر صبح که از سخن شدم مست = در دامن آسمان زدم دست » یعنی عظمت سخن وی از ثری تا به ثریا میرسیده است ، بهتر است تأمل نماییم به سایر ابیات « فیضی :
» پیچیده به نه فلک سخن بین !

جان نو و قالب کهن بین !»

«بانک قلمیم درین شب تار

بس معنی خفته کرده بیدار»

«دریاب ! فسون این فسانه

آغشته به خون صد ترانه»

« هم کرده جنون مست هوشیار

هم ساخته عشق خفته بیدار»

« آنم که به سحر کاری ژرف

از شعله تراش کرده ام برف»

« هر صبح که از سخن شدم مست

در دامن آسمان زدم دست»

« خورشید گواست اندرین کار

من بودم و صبح هر دو بیدار»

« میریخت ز خرده کاری ژرف

از صبح ستاره و ز من حرف»

« گرمی زدم سحر گرفتم

وز آتش فکر در گرفتم»

« چون پنبه نهاد سحر بگو شم

گوید ز نه آسمان سرو شم»

« کای نکته سرای بزم شاهی

کلک تو نوای صبحگاهی»^۱

سلطان ولد

اسمش بهاولدین ولد بن جلال الدین محمد بلخی است . در ۶۲۴ هجری قمری در آسیای صغیر تولد شده ، بعد از پدر جاگزین مسند خلافت گردید . مثنوی به همان اسلوب و روش مثنوی مولانا به نام « رباب نامه » در بحر دگر منظوم ساخته ، که نسخه ی از آن در موزه ی کابل موجود است .

این کتاب که اصلاً به زبان دری نگارش یافته ، دارای پنجاه و شش بیت ترکی نیز میباشد . این بزرگوار ، دفتر ششم مثنوی را نیز ختم کرده است . تاریخ دقیق وفاتش روشن نیست .

« گر یک ورق از کتاب ما بر خوانی

حیران ابد شوی زهی حیرانی»

» وریک نفسی به درد دل بنشینی

استادان به درد خود بنشانی»^۱

سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین بلخی ، نه تنها در شعر دری ، بل در اشعار ترکی نیز دست توانا داشته ، حتی میتوان از جمله نخستین قصیده سرایان ادبیات ترک نیز ، از وی یاد کرد . در ابیات فوق به قدرت کلام خود فخر نموده ، میگوید آدمی با مطالعه ی یک ورق از دیوان اشعار «ولد» چنان متعجب و متحیر میشود ، که از تعجب و تحیر «حیران ابد» خواهد گردید . یعنی خواننده ی ابداعات هنری وی ، به استعداد و توانمندی اش مرحبا و تحسین خواهد گفت و سر تسلیم فرود خواهد آورد .

ضیاء الدین بلخی

یکی از شعرای خوش قریحه ی اواخر سده ی ششم و اوایل قرن هفتم بوده ، محمد عوفی نویسنده ی لباب الالباب ، وی را در شهر بلخ ملاقات کرده ، واعظ آن شهر میدانند . خطیب خوش بیان و واعظ شیرین زبانی بوده ، چنانچه از یک رباعی او ، که در جواب شخصی نوشته و از اینکه دستار خود را در هنگام وعظ بسیار پایان می آورد دفاع نموده ، معلوم میشود ، که اشعار زیادی داشته و گفتارش و رد زبان مردمان گردیده است .

« یک شهر حدیث من و اشعار منست

در هر کنجی سخن ز گفتار منست »^۱

شاعر ، ضیاء الدین بلخی ، وصف کلام خود را چنان بیان میدارد که ، در شهر همه جا سخن از عظمت شاعری وی گفته میشود . یعنی در اطراف ، اکناف و گوشه و کنار دیارش شهرت و آوازه شاعری و سخنوری او زبازد خاص و عام بوده است .

پور بهای جامی

اصلاً از جام بوده ، در هرات نشو و نما یافته ، شاگردی مولانا رکن الدین مشهور به بقایی را نیز کرده و شاگرد سعید هروی است ، در روزگار ارغون خان به ملازمت خواجه وجیه الدین زنگی بن عز الدین طاهر فریومدی حیات بسر میبرده ، در شعر خیلی مقتدر و تواناست . قصاید زیاد در مدح خواجه وجیه الدین دارد . در یک قصیده خود که، به مدح خواجه ی موصوف سروده است و لغات مغلی را در آن به کار برده ، فخر و مباهات میکند و میگوید، هیچ کسی در عرب و عجم چنین گفته نتوانسته است ، که من گفتم .

» هرگز نگفته اند درین اصطلاح شعر

فردوسی و دقیقی و پندار و عنصری»

» نشنیده است در عرب و در عجم کسی

زینسان قصیده ز معزی و سنجری «^۱

شاعر توانمند (پوربهای جامی) خود را و قدرت شاعری اش را بالاتر از فردوسی ، دقیقی و سایرین قلمداد کرده ، حتی در بین شعرا و فصحای عرب و عجم به مانند وی، قصیده سرا، عرض وجود نکرده و ادعا دارد که، معزی و سنجری هم نمی توانند با او همتایی نمایند .

حافظ

خواجه شمس الدین محمد متخلص به حافظ از شهیر ترین چهره ی ادبی در تاریخ ادبیات دری بوده ، غزلیات وی در ردیف عالی ترین اشعار تصوف و عرفان به شمار میآید . از اینکه، قرآن کریم را حفظ داشت ، تخلص حافظ را اختیار نمود . وی علاوه بر حفظ قرآن در حکمت و تفسیر دست داشت . اشعار او احاطه ی وی را به علوم ادبی و عربی آشکار میسازد . حافظ از درخشنده ترین سیمای شعر و ادب است .

ظهورش در زمان شهریاران آل مظفر و شاه شجاع و شاه شیخ ابوالاسحاق اینجو است و شاه منصور را در اشعار خود مدح گفته است .

نام پدر حافظ را بهاؤالدین نوشته اند . او بسیار کوچک بود ، که پدرش وفات نموده و وی را یتیم گذاشت . مادرش به نسبت ناداری و فقر حافظ را به یکی از اهالی محله ی خود سپرد . حافظ همین که، بزرگتر شد ، برای تأمین معیشت خود و خانواده اش نزد نانوائی به خدمت مشغول شد . او در حالی که، به دکان نانوائی کار میکرد ، در هنگام بیکاری در مکتبی که نزدیک محل کارش بود ، درس میخواند در همین آوان است ، که حافظ به شوق سرایش شعر میافتد .

حافظ رفته - رفته در زادگاه خود شیراز به سوی علم و ادب کشانده شد . او نخست در مجلس فضلالی مشهور و علمای بزرگ زمان خود؛ چون: قوام الدین عبدالله ، میر سعید شرف جرجانی همچنان مجد الدین اسماعیل قاضی شیراز و دیگران حضور یافت و درس خواند .

حافظ بر خلاف سعدی، سفر طولانی نکرد . گذشته از مسافرت کوتاه تا بندر هرمز و یک مسافرت کوتاه به (یزد) بقیه عمر را در شیراز به سر برد . عصر حافظ عصر غارتگریها و خونریزی ها بود . به ویژه در شیراز این وضع غم انگیز تر بود .

از این رو هرچه آشفته گی و بیسر و سامانی زیاد تر شد . به همان اندازه شکایتها و دلتنگیهای شاعر آزاده از ابنای روزگارش نیز افزونتر گردید .

حافظ در هـ.ق. ۷۲۶ تولد گردیده و در ۷۹۱ هجری قمری در شیراز وفات کرد . او را در خاک مصلا (جایی ، که حافظ آنرا دوست داشت) به خاک سپردند . آرامگاه حافظ در باغ زیبای قرار حافظیه ، که بنام « حافظیه » معروف است .

پس از مرگ حافظ یکی از شاگردانش بنام محمد گلندام دیوانش را جمع و تدوین کرد .^۸

حافظ در زمان حیات خود و بعداً به ویژه امروز در سراسر جهان چه با سواد و چه بیسواد معروف و مشهور گشته است . گویته شاعر شهیر آلمانی در قرن ۱۹ در « دیوان شرقی » خود حافظ را ستوده و به نیکی یاد کرده است . شاید کمترین خانه یی را در وطن ما سراغ داشت که، دیوان حافظ در آن موجود نباشد .

استاد غزل حافظ شیرازی ، وصف کلام و قدرت بیان خویش را بلند برده ، اظهار میدارد ، که « غزل گفتی » و « در سفتی » همچنان اگر سخن شناس بوده باشی ، تسلیم اشعار سلیس و روان حافظ میگرددی و شعر حافظ شیرین سخن حتی فلک را به وجد میآوردو، وادار به رقص ، هیجان و شغف میسازد .

« غزل گفتی و در سفتی بیاد خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را »^۳

یا :

« چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست »

همچنان :

«سرود مجلس است اکنون فلک برقص آرد

که شعر حافظ شیرین سخن ترانه تست»^۳

بدینگونه :

«حسد چه میبری ای سست نظم ، بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن، خدا داد ست»^۳

همین طور :

« حافظ چه طرفه شاخ نباتیست کلک تو

کش میوه دلپذیر تر، از شهد و شکرست »^۳

کمال و مرتبت شعر حافظ تا آن حد است ، که (به قول خودش) بخت و اقبال ، شعر
ویرا تعویذ نموده، در عوض ، طلا و گنج پرداخته :

« حافظ تو این سخن ز که آموختی که بخت

تعویذ کرد شعر تو را و، به زر گرفت »^۳

شاعر ارزشمندی کلامش را تا آن حد بلند برده ، که حتی به حدس و گمان وی سحر
گاهان از عالم بالا قدسیان و ملایکه ی آسمان به استماع و حفظ شعر او به زمین میشتابند .

« صبحدم از عرش می آمد خروشی عقل گرفت

قدسیان گویی که شعر حافظ، از بر میکنند »

یا :

« شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد

دFTER نسرین و گل را زینت اوراق بود »^۳

و یا :

« دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه

یک بیت ازین قصیده، به از صد رساله بود »^۳

بدینگونه :

« تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد

این قدر دانم ، که از شعر ترش خون میچکد »^۳

همچنان :

« حافظ از مشرب قسمت گله نا انصافیست

طبع چون آب و غزل های روان ما را بس »^۳

به همین سان :

« فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس »^۳

شاعر در بیت زیر کلام خود را «بیت الغزل معرفت» ، دانسته چنین انشاد میکند:

«حافظ چو آب لطف ز نظم تو میچکد

حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت»^۳

شعر حافظ در نهایت پخته گی ، سلاست، روانی و فصاحت قرار دارد ، بناً شاعر ذیحق است بگوید که ، جای تعجب است شاهنشاه با صله و تحایف از وی استقبال نمی نماید و حق را ادا نمی کند :

» بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم

که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمیگیرد»^۳

یا :

» کسی گیرد خطا بر نظم حافظ

که هیچش لطف در گـوهر نباشد»^۳

و یا :

» ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری دانند»^۳

همچنان :

« این همه شهد و شکر کز سخنم میریزد

اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند»^۳

بدینگونه :

« کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سحر زلف سخن را به قلم شانه زدند»^۳

حافظ شیوا بیان به سخن منظوم خود فخر نموده ، خویشتن را به اوصاف و القاب ،

نکته دان ، بزله گوی و شیرین سخن می ستاید و به معرفی میگیرد :

« نکته دانی بزله گو چون حافظ شیرین سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام»^۳

یا :

« رتبت دانش حافظ به فلک بر شده بود

کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم»^۳

و یا :

« منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن

از نی کلک همه قند و شکر می بارم»^۳

به همین گونه :

« گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه

من نظم در چرا نکنم از که کمترم »^۳

همچنان :

« شعرم به یمن مدح تو صد ملک دل گشاد

گویی که تیغ تست زبان سخنورم »^۳

بدینسان :

« ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم میگفت

غلام حافظ خوش لهجه ، خوش آوازم »^۳

« نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد

تذرو طرفه من گیرم که چالاکست شاهینم »^۳

« اگر باور نداری رو از صورتگر چین پرس

که مانی نسخه میخواهد ز نوک کلک مشکینم »^۳

« چو سلک در خوشا بست شعر نغز تو حافظ

که گاه لطف سبق میبرد ز نظم نظامی »^۳

شاعر زبر دست ادب دری به قرآن عظیم الشان ، که آنرا خودش حفظ نموده و کاملاً به خاطر و حافظه اش دارد ، اشاره و سوگند یاد کرده ادعا میکند ، در جهان بهتر از شعر و کلام وی ، شعری و سخن منظومی وجود ندارد ، حتی کلام او نسبت به اسلافش پیشی میگیرد، یعنی شعر حافظ بالاتر از اشعار استاد سخن نظامی میباشد . (این ارزشمندی و ارج گذاری ارتباط میگیرد به اندیشه و آمال شخص حافظ نه داوری نگارنده .)

صایب

اسم شاعر میرزا محمد علی است ، که برخی وی را از تبریز و بعضی از اصفهان ایران گفته اند . پدر موصوف از جمله میرزایان و بازرگانان محسوب میگردد . صایب از جمله بزرگترین استاد غزل در سبک هند است . شاعر مبتکر ، دقیقه سنج و معنی یاب بوده ، در صنعت « ارسال المثل » جز میرزا عبدالقادر بیدل هیچکسی با وی برابری کرده نمیتواند .

صایب در ۱۰۳۴ هجری قمری از ایران رهسپار هند گردید . در عرض راه مدتی در کابل ماند و ظفر خان احسن ، که حکمدار کابل و مردی با ذوق و سخنور بود ، مقدم او را گرامی شمرد . شاعر ورزیده چکامه معروف خود را در وصف کابل با شیوایی و گیرایی خاص به سرایش گرفت .

صایب از کابل با ظفر خان روانه هندوستان گردید . در آنجا بدربار شاه جهان راه یافت . صایب در ۱۰۴۲ هجری قمری از هندوستان به ایران برگشت و در اصفهان اقامت گزید . در آنجا در ۱۰۸۱ هـ ق چشم از جهان بست . تعداد اشعار صایب را متجاوز از یکصد هزار بیت دانسته اند.^{۱۳}

میرزا محمد علی صایب دارای قریحه نیک و آزاد بی حد و حصر بوده ، که بالاخره همگنانش اعتراف به مرتبت شاعری وی کرده اند . بدین ملحوظ اگر شاعر خود را میستاید ذیحق است ، که علو مقام دانش و معرفت صایب گواه روشن به استعداد فطری و موقف اجتماعی میتواند باشد .

کلک هنر آفرین « صایب » در عالم معنویت قله بلند جهان معرفت را ، در نور دیده بناً به علو مرتبت و ارزش هنری شعر خود ش ، فخر نموده میگوید :

« صایب ! از کلک تو شد آفاق پر برگ و نوا
این قدر برگ و نوا در غنچه منقار کیست »^{۱۳}

افکار صایب به دل شوق و ذوق ایجاد میکند و جهانی از امیال و آرزو را زنده میدارد . به همین دلیل صاحب‌دلان مشتاق دیوان وی اند؛ بنا ، به قول شاعر :

« صایب ! افکار تودل را زنده می سازد به عشق
زین سبب صاحب‌دلان جو یای دیوان تو اند »^{۱۳}

گیرایی و جذابیت افکار صایب تا حدی است که ، حتی مرغان چمن حدیث و کلام منظوم او را ترنم میکنند :

« بلبل ز ناله ، فاخته از گفتگوی ماند
صایب همان حدیث تو تکرار میکند »^{۱۳}

شخص شاعر تأثیر کلام منظوم خود را چنین به ستایش گرفته که ، سزاوار دقت ،
موشگافی و سطح بلند اندیشه وی میتواند باشد .

« صایب ! این تازه غزل را ز تو هر کس که شنید
از سویداش به مجموعه دل انشا ک_____رد »^{۱۳}

طوطی که به شیرین مقالی مشهور است . شیوه ی شکر فشانی را باید از صایب فرا
بگیرد ، لیکن این ادعا مشروط به شرط است . چنانکه ، شاعر خود اصرار دارد .

« اگر آینه رویی در نظر می داشتم - صایب !
به طوطی می چشاندم شیوه شیرین مقالی را »^{۱۳}

شاعر ، بهار را جلوه از طبع گهر بار خود دانسته ، حتی بلبان چمن متحیر و مبهوت
گردیدند .

« نو بهار آینه طبع سخنساز من است
برگ گل چون عندلیبان پرده ساز من است »^{۱۳}

به همین گونه قدرت کلام خویش را تا آن حد می ستاید که :

« کلک گوهر بار صایب تا نوا پرداز شد
خون به جای ناله بلبل راز منقار آمده است »^{۱۳}

فخر و مباحات به کلام مخیل و موزون ، تا آن حد تکامل یافته که ، شاعران خویشتن
را یکه تاز عرصه سخن به معرفی بگیرند و ادعا نمایند ، این حالت را در اشعار زیرین صایب
نیز چنین می خوانیم :

« منم - صایب ! امروز بر لوح خاک
اگر یک سخن آفرین مانده است »^{۱۳}

یا :

« صایب ! از کلک تو شد آفاق پر برگ و نوا

این قدر برگ و نوا در غنچه منقار کیست »^{۱۳}

عظمت تفکر گوهر بار صایب روح و نفس تازه در طبیعت و اقلیم گوارای آن بخشیده،
یعنی آهنگ جدید ، شور و شغف تازه در احساس و روان آدمی ، در اندیشه و تفکر انسان
ایجاد کرده و اینهمه اوصاف نیک از آن استعداد فطری شاعر بوده است :
« کلک گوهر بار صایب تا سخن پرداز شد

زنده رود تازه یی در اصفهان آمد پدید »^{۱۳}

به پیشگاه مقام شامخ کلام صایب ، کسی را یارای دم زدن نیست ، حتی سوسن ، که
سرا پای زبان است .

« خاموش شد از خجالت گفتار تو صایب

سوسن که سرا پای زبان است در این باغ »^{۱۳}

ابهت ، جلال و کمال شعر صایب ، سلاست ، روانی و فصاحت کلام وی نمایانگر توانمندی شاعر در ارایه افکار و اندیشه اش می‌تواند باشد .

ژرفنگری و تعمق شاعر در محیط اندیشه و آمال ، شناخت کلی از ویژه گی های جامعه و اعتراف به عجز و ناتوانی خویش ، در افشای بخشهای گونه گونه حیات اجتماعی – سیاسی و فرهنگی نسبت عوامل متعدد ، شاعر را وادار به ، اقرار عدم اظهار ناملايمات موجوده، نموده است .

« نیست ساحل راز راز سینه دریا خبیر —

وای بر مستی که با هشیار می گوید سخن»^{۱۳}

« عقل میدان سخن بر عاقلان کرده است تنگ

ورنه مجنون با در و دیوار میگوید سخن»^{۱۳}

« می شود کوتاه به اندک روز گاری عمر او

هر که صایب ! چون قلم بسیار می گوید سخن»^{۱۳}

رسایی سخن ، طبع سر شار و گهر بار صایب ، گواه روشن بر نبوغ و استعداد طبیعی او میتواند باشد . شاعر خود مدعیست، که روزی فرا خواهد رسید شهرت و آوازه شاعری وی در محدوده زادگاهش نه؛ بل، جهان شمول گردیده ، به شخصیت سترگ ادبی اش دیگران نیز تحسین خواهند گفت :

«صایب ! چنین که طبع تو شد بر سخن سوار

خواهد گرفت روی زمین را، خیال تو»^{۱۳}

صایب در سرایش شعر همیشه بیشترین به معنی و ماهیت کلام توجه داشته ، شیوه ی سخسرایی و محتوی اشعارش را به ستایش میگیرد و می گوید :

« صایب کمی از گلشن فردوس نداری

در عالم معنی سر راهی که تو داری »^{۱۳}

طالب آملی

ملک الشعرای دربار جهانگیر و از بزرگترین استادان سبک هند است . اصل وی از شهر آمل بود، در کاشان نشو و نما یافت ، از آنجا به هند ، قندهار و سند آمد و غازی خان والی قندهار کمال مرحمت را در باب وی مبذول داشت . سپس مورد توجه جهانگیر پادشاه ترکی مغولی قرار یافت. در ۱۰۲۸ به رتبه ملک الشعرای رسید و در ۱۰۳۴ پدرود حیات گفت . وی شاعر غزلسرا ، لطیف طبع و سخن سنج است . قصاید او نیز در کمال شیوایی و رسایی میباشد .

طالب آملی به عنوان افتخار سخن از کلام خود به نیکی یاد کرده ، مدعیست که ، وی « یکتای دوران و وحیدالزمان » است . دقت نمایید به سخنان دلنشین او :

« برقصد ورق ز انتعاش سوادم

بیالد قلم ز التفات بنانم»

« نگاران چین وختن نقش بندد

به روی ورق کلک هند و زبانم»

« گهر بی خراشش نخیزد ز معدن

شب و روز در کاوش دل از آنم»

« زند خنده کبک بر نطق طوطی

هماگر خورد ریزه استخوانم»

« بسوزد سپند آسمان از کواکب

سر شعله چون تیز سازد زبانم»

... «سخن نگهت دل دهد در ضمیرم

قلم بانگ بلبل کند در بنانم»

... «تو دانی و من نیز انصاف آرم

که یکتای دهر و وحید و الزمانم»

... «فرود آید از عرش بر بام خاطر

سخن چون کبوتر معلق زنانم»

« معلی کلامم مصفی ضمیرم

ملمع بیانم — رصع زبانم»

« گرت نیست باور من اینک به میدان

به تیغ و قلم هر دو کن امتحانم»

بیدل

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل پسر میرزا عبدالخالق بوده ، که در عظیم آباد پتنه واقع در هند زاده شد (۱۰۵۴ هجری قمری) پدرش سپاهی پیشه و پیرو طریقت قادریه بود ، در سن پنج ساله گی بیدل ، پدرش چشم از جهان بست .

بیدل در سن پنج ساله گی توسط مادرش راهی مکتب شد . بزودی خواندن و نوشتن آموخت . در حدود یکسال قرآن کریم را فرا گرفته ، صرف و نحو زبان عربی را با علاقمندی شروع به آموزش کرد . بعداً دواوین سخنوران بزرگ شعر و ادب را ورق زد و آموخت . بالاخر در سن ده ساله گی نخستین رباعی را به زبان دری سرود ، که باعث تعجب و تحیر هم صنفانش و استادانش قرار گرفت .

میرزا قلندر تربیت و پرورش بیدل را به عهده داشت . وی (کاکایش میرزا قلندر) شخصاً دور از مکتب بیدل را زیر تربیت گرفته ، در جهت رشد استعداد فطری و شعری اش همیاری مینمود .

در سن هفده ساله گی از نزد شاه قاسم هواللهی (دانشمند صوفی مشرب) راجع به تصوف ، شعر، ادب و بدیهه سرایی کسب فیوضات کرد و از نزد میرزا ظریف (دانشمند متبحر علوم اسلامی) در باره ی فقه و حدیث ، تفسیر قرآنکریم ، کسب معلومات نمود . در مباحثات و گفتگو های علمی - ادبی نه تنها منحیث مستمع؛ بل، به صفت اهل نظر فعالانه شرکت میورزید .

تا ۴۲ ساله گی همواره در سفر های پر از حوادث پرداخت . در دهلی با شاه کابلی ملاقات نمود و از نزد این مرد وارسته بهره ها جست . در ۱۰۸۰ هجری قمری بیدل ازدواج کرده . مانند اجدادش شامل سپاه گردید . بیدل در لاهور متھرا ، کوهستان بیرات سفر ها واقامت های کم و بیش داشته است . چنانچه در ۴۴ ساله گی مثنوی «طور معرفت» را ،

در وصف بیرات سروده است . در دهلی یاد داشت های سیر و سفرش را در چهار فصل تنظیم نموده « چهار عنصر » نامید . در ۱۱۲۴ مثنوی « عرفان » را تمام کرد .

بیدل سالهای اخیر عمرش را دور از دربار شاهان ، در دهلی با سرایش شعر ، آفرینش آثار منثور و منظوم ، مطالعه اثر های دانشمندان و ادیبان سپری کرد .

آثار بیدل به دو دسته بخشبندی شده ، یکی منظوم و دیگری منثور است . اثر های منظوم بیدل عبارت از : غزلیات ؛ مثنوی ها (محیط اعظم ، طلسم حیرت ، طور معرفت ، عرفان ، تنبیه المهوسین و مثنوی توصیفی (اشاره ها و حکایت ها ؛ قصیده ها ، رباعیات ، مخمسها ، ترکیب بند ، ترجیع بند ، قطعه ها ، معما ها و بیاض ؛ میباشد . شماره ی اشعارش را تا نود و نه (۹۹) هزار بیت شمرده اند .^۸

اثر های منثور بیدل عبارت اند از : چهار عنصر ، رقعہ ها ، نکته و مقدمه ها میباشد . بیدل این شاعر و ادیب دانشمند سده ها ، در ماه صفرالمظفر ۱۱۳۳ هجری قمری مطابق دسامبر ۱۷۲۱ م. زنده گی را وداع نموده ، در محل اقامت خویش به خاک سپرده شد .

شاعر ژرفنگر ، نازک خیال و بلند استعداد ، قدرت و مقام شایسته ی کلام سحر انگیز خود را چنین به ستایش می نشیند و مدعی میگردد ، که به مغز فطرت و فکرت وی «هر کوتاه فکر و نا پخته» نمی تواند رهیاب گردد .

» بیدل سخنت نیست جز انشای تحیر

کو آینه تا صفحه دیوان تو باشد «

» بیدل امشب سیر آتش خانه دل داشتم

شعله را یافتم خاموش دانستم تویی «

« که دارد طاقت هم چشمی ظرف حباب من

محیط از خود تهی گردید تا بیدل برون آمد «

« ... بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند

پایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما»

« دماغی در هوای پختگی پرورده ام بیدل

به مغز فطرتم نسبت ندارد فکر هر خامی «

... « لفظ من بیدل نقاب معنی اظهار اوست

هر کجا او سر بر آرد ، من گریبان میکشم»

« بیدل بخود تا زنده ام صبح قیامت خنده ام

کز شور نظم افکنده ام در گوش های کر صدا»

« بحر قدرتم بیدل موج خیز معنی هاست

مصرعی اگر خواهم سر کنم غزل دارم»^۱

یا :

« بی خبر کز دستگاه یک دو لفظ مستعار

پیش نتوان برد با معنی سپاهان همسری»

« گر بود عرض کمال آینه در بر داشتن

هم میتواند جوش زد اسکندری»

« از ره تقلید نتوان صاحب معنی شدن

ژاله بیش از یک دو دم بر خود نچیند گوهری»

« رتبه معنی به قدر همت مرد است و بس

گر به بندد آبله از پا نمی آید سری»^۸

املائی بلخی

ملا محمدی املا بن علاؤالدین بن عزیز بن شیخ سیف الدین بن هارون خواجه عرب است. تولدش در سانچارک در (۱۱۰۰ یا ۱۱۰۱ هجری) واقع شده، وی پس از کسب علم و معرفت به طرف بخارا رفته ، سکونت اختیار کرد . پابند طریقت صوفیه بود و در آنجا خانقاه بر پا کرد . در شعر نیز قدرت و بهره تام داشت . اشعارش بیشتر جنبه ی تصوف و عرفان دارد . دیوانی که شامل رباعیات و غزلیات بوده ، هنوز به دسترس برخی قرار دارد . وفات املا در ۱۱۶۲ در بخارا واقع گردیده است .

« عرش مجید اعظم ، پروانه دل ما

حوران پاک سیرت ، فراش منزل ما»

« جبریل وقت طیران در بوسستان دلها

فرسوده پای لنگ است ، افتاده در گل ما»

« عقل دو صد فلاتون ، کوشد به فکر صد سال

یک نکته حل نسازد ، از شرح مشکل ما»

« از فیض خاکساری املا به جوش وحدت

یک شب‌نمی است دریا ، در طرف ساحل ما »^۱

شاعر ، در ابیات بالا مدعیست که ، اگر دو صد دانشمند به مثل افلاتون (حکیم و فیلسوف یونان باستان) صد سال غرق اندیشه و تفکر گردد ، موفق به حل مسایل ما نخواهد شد .

ولی طواف کابلی

محمد ولی بن ملا علی محمد در ۱۱۶۸ هجری قمری در شهر کابل پا به عرصه وجود گذاشت . با اینکه شخص امی و بیسواد بود از شعرای معروف قرن ۱۳ به شمار میرود. پدر وی شخص زمیندار و زراعت پیشه بوده ، هنگامیکه ولی خورد سال بود ، فوت نمود . برادرانش نیز یکی به طرف بیت الله و دیگری به سیاحت هندوستان رفته ، هر دو در مسافرت وفات کردند ، بدین سبب ولی از تحصیل علم و فضل بی بهره ماند ، اما چون فطرتاً صاحب قریحه ی شعری بود ، اشعار خوبی از فکرش سر میزد و در بدیبه گویی قدرت تام داشت و اشعار زیادی در بدیبه گوی مرتجلاً سروده است ، که توانمندی اش را به نمایش بگذارد .

ولی طواف صاحب دیوانی است ، که دارای غزل ، قطعه ، رباعی ، مثنوی و غیره انواع سخن بوده ، در زمان حیاتش ذریعه ی یکی از دوستان وی تدوین گردیده . ولی متأسفانه هنگامیکه خودش در ۱۳۸۸ به اثر فرو افتادن منزل مسکون خود مجروح و چندی بعد وفات کرد ، دیوانش هم از بین رفت ، بار دیگر ملا عبدالستار مهجور قسمتی از آن را

جمع آوری کرد. آن مجموعه نیز از بین رفت و اکنون از ولی طواف جز غزلیاتی چند، که نزد ارباب ذوق موجود است، چیزی باقی نمانده. آسیب زمان و حوادث روزگار، خارج از اداره و اراده‌ی انسان به وقوع می‌پیوندد.

ولی طواف کابلی به سخن منظوم خود مباحثات نموده، معترف است، که مروارید و در و گهر نظم وی «بہتر از در مکنون» بوده، هر کس نمیتواند معنی و مضمون بلند اشعار او را درک نماید:

« در نظم بود بسیار بہتر از در مکنون

حریف زیرکی باید، به این مضمون رسیدنھا^۱

یعنی، بنابه ادعای شاعر حریف زیرک و شاعر توانمند دگری باید عرض وجود بنماید تا به کیفیت شعر وی رسیده گی نماید و برایش مفهوم باشد.

حاذق

اسمش جنید الله ، فرزند شیخ الاسلام صوفی اسلام قلی ، در قریه خواجه کینتی مربوط ولسوالی قیصار ولایت فاریاب ، چشم به جهان گشود . قرار روایت دگر زادگاهش هرات بوده . شاعر ذواللسانین (اوزبیک و دری) میباشد .

بین سالهای ۱۷۹۹ - ۱۸۰۰ م ، در بخارا اقامت اختیار کرده ، وبا شعرای دربار امیر عمر خان و امیر نصر الله رقابت شعری داشته ؛ بنابه ، امر و استشاره ی امیر نصر الله (که یکی از امرای جابر و جابر بوده) در شهر سبز به قتل رسانیده شد . گویند یک شب قبل از شهادتش قوه ی مدرکه ، منخبله و احساس وی ، برایش از واقعه شب بعد (شب قتل) در عالم روحانیت اخبار کرده ، بنأ بیت زیرین را به حیث ماده ی تاریخ (تن حاذق) انشاد کرد :

» حد هر کس نیست از تاریخ قتلش دمزدن

از « تن حاذق » بگو تاریخ سر ببریدنش»^۲

جنید الله حاذق در تصوف به مرتبه ی شیخ الاسلامی نایل آمده ، منحیث عالم مشهور دینی عرض وجود کرد . وی ، جلد اول کتاب مشهور « روضه الصفا » ی « خواند میر » را به زبان اوزبیک ترجمه نموده است . علاوه از آن داستان « یوسف و زلیخا » را نیز تالیف کرده ، حاذق به حیث خطاط ، منجم ، طبیب و ترجمان شناخته شده است ، که شهرتش از محدوده ی زادگاهش فراتر رفته ، به اقصی نقاط پراکنده شده است .

حاذق به کلام معتبر و سخن منظوم ، مقفی و منخبل خود فخر نموده ، بی نیازی اش را از هر نوع کمک و همیاری ابراز داشته ، چنین میگوید ؛ که : « خضر را در شب تاریک چه رهبر در کار » و « علم مارانه کتبخانه ، نه دفتر در کار » ؛ بهتر است به ایبات زیرین مکث نمایم تا اصل و ماهیت جوهر کلام وی به درستی تفهیم گردد .

« شعر ما حجت قطع است در اثبات کمال

تیغ را جوهر اگر هست چه دیگر در کار»

« به سخن ها ره تقلید نمی پیمایم

کلک ما را نبود سر خط مسطر در کار»

« فطرت راست عصای دل صاحب هنر است

خضر را در شب تاریک چه رهبر در کار»

« شعر ما چون خم می ، خود به خود، از جوش دل است

نیست با مستی ما، شیشه و ساغر در کار»

« تا ز یک لحظه دل، نقش دو عالم خواندیم

علم ما را نه کتبخانه ، نه دفتر در کار»

« حاذق آسان نبود گـوهر گفتار، ز نظم

دل فارغ ز غـم و ، کیسه پر زر در کار»^۲

هبا

اصلاً از درواز بدخشان بوده ، از جمله شعرای قرن ۱۳ افغانستان میباشد . روزگار حیاتش را در بین سالهای (۱۲۰۰ - ۱۲۶۰ هجری قمری) حدس زده اند . طبع شعر داشته دیوانی از اقسام نظم ترتیب داده است ، به کلام خود مغرور بوده ، قدرت ، عظمت و بلندی مقام شعر خود را ، با کمال سرفرازی عالمشمول دانسته ، خویشتن را در اقلیم سخن « اسکندر صاحبقران » میدانند .

در فخریه ی زیرین شاعر ادعا میکند ، که به « میدان سخن » ، « معجز بیان » ، « یکسر زبان » است ، یعنی کمتر کسی میتواند ، به پایه و مقام رفیع وی برابری نماید .
« به هر بزمی گذر تا کردم ، از قدر سخن سنجی

چو تار سبجه ، بهر صد دهن ، یکسر زبان گشتم »

« گذر ای مدعی ، از دعوی شعـر بلند من

به میدان سخن ، سر باختم ، معجز بیان گشتم »

« طلوع صبح معنی میدمد ، کز مشرق طبعم

به گردون های مضمون ، ماه و انجم ترجمان گشتم »

« حیات خضر و اشعار هبا ، جاوید میماند

به اقلیم سخن ، اسکندر صاحبقران گشتم »^۱

همچنان تأکید مینماید به همان گونه ، یعنی قسمیکه خضر عمر جاویدانی دارد و هرگز تا یوم المحشر زنده است و نمی میرد ، اشعار هبا نیز مانند عمر خضر ، زنده و جاوید

است و در عرصه ی سخنوری خودش (هبا) اسکندر صاحبقران و رستم داستان است. ید
طولا و قدرت بی همتا دارد .

مآخذ

۱. انجمن تاریخ و ادب . ۱۳۳۴ هـ.ش. آریانا دایره المعارف افغانستان ، کابل : مطبعه عمومی صفحات ۴۵۱ ، ۴۶۳ - ۴۶۴ ، ۴۵۳ ، ۴۶۵ ، ۴۷۲ ، ۴۷۶ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ - ۴۹۶ ، ۴۹۶ ، ۵۳۶ ، ۵۳۵ ، ۵۳۱ ، ۵۶۵ ، ۵۸۸ ، ۵۸۰ .
۲. انجمن نویسندگان . ۱۳۶۹ هـ.ش. رنگین کمان شعر ، میمنه : اطلاعات و فرهنگ ، صفحات ۴۰۶ - ۴۰۷ .
۳. حافظ ، شمس الدین محمد . ۱۳۷۲ هـ.ش. دیوان حافظ ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، صفحات ۵ ، ۱۷ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۶۰ ، ۱۲۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵ ، ۱۶۲ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۹ ، ۶۱ ، ۱۱۰ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴ ، ۲۰۸ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۵ ، ۲۴۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۲۹۶ ، ۳۰۱ ، ۳۱۶ .
۴. خلیلی ، خلیل الله . ۱۳۵۰ هـ.ش. (سعدی شیرازی) ، ادب ، کابل : انتشارات پوهنتون کابل ، ص ۴۴ .
۵. دلیری ، شاه عبدالحمید . ۱۳۶۵ هـ.ش. تاریخ ادبیات دری ، کابل : تالیف و ترجمه ، ص ۱۳ .
۶. راضی ، محمد حسین . ۱۳۴۸ هـ.ش. متون کهن منظوم و منثور دری ، کابل : انتشارات پوهنتون کابل ، ص ۶۴ .
۷. روابی ، محمد . ۱۳۷۳ هـ.ش. اشعار گزیده مسعود سعد سلمان ، تهران : انتشارات هیرمند ، صفحات ۹ ، ۲۰ ، ۳۸ ، ۳۹ .
۸. سروش ، علی . ۱۳۷۳ هـ.ش. گلهای جاویدان ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، صفحات ۱۵۸ ، ۲۴ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۶۷ ، ۷۴ ، ۸۳ ، ۲۴۷ ، ۸۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۴ ، ۲۶۱ ، ۱۳۱ ، ۱۵۸ ، ۹۹ ، ۱۴۵ ، ۱۵۳ .
۹. سعدی ، مصلح الدین . ۱۳۶۵ هـ.ش. بوستان ، تهران : انتشارات خوارزمی ، صفحات ۱۹۹ ، ۱۵۳ ، ۹۵ ، ۱۱۴ ، ۱۲۱ ، ۱۶۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۴ ، ۷۴ .

۱۰. ----- . ۱۳۶۹ هـ.ش. کلیات سعدی ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، صفحات ۸۳ ، ۹۸ ، ۲۹ ، ۱۲۰ ، ۳۷۰ ، ۲۹۰ .
۱۱. ----- . ۱۳۶۹ هـ.ش. گلستان ، تهران : انتشارات خوارزمی ، ص ۲۲۹ .
۱۲. سنایی ، ابوالمجد مجدود . ۱۳۷۷ هـ.ش. حدیقه الحقیقه ، تهران : دانشگاه تهران ، صفحات ۲۲۵ ، ۷۳۷ .
۱۳. طه‌پوری ، مهروش . ۱۳۷۷ هـ.ش. گزیده اشعار صایب تبریزی ، تهران : انتشارات ندبانی ، صفحات ۱۲ ، ۱۳ ، ۶۸ ، ۱۰۴ ، ۱۱۴ ، ۸۲ ، ۴۴ ، ۵۵ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۶۸ ، ۱۱۸ ، ۱۲۵ ، ۱۴۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۸ ، ۲۳۹ .
۱۴. عروضی سمرقندی ، ابوالحسن نظام الدین . ۱۳۴۵ هـ.ش. چهار مقاله ، تهران : انتشارات رضوی ، ص ۱۹ ، ۴۲ ، ۶۹ .
۱۵. فردوسی ، حسن احمد ابوالقاسم . ۱۳۶۲ هـ.ش. شهنامه ، کابل : مطبعه دولتی ، صفحات ۱۴۳ ، ۱۰۱ .
۱۶. مولوی ، جلال الدین محمد بلخی . ۱۳۶۲ هـ.ش. مثنوی معنوی ، کابل : مطبعه دولتی ، صفحات ۲۱۰ ، ۳۲۰ ، ۱۱۹ ، ۴۰۰ .
۱۷. نتن ، مله یویچ مله یف . ۱۹۹۶ هـ.ش. اوزبیک ادبیاتی تاریخی ، تاشکینت : من نشریاتی ، ص ۶۱۴ .
۱۸. نظامی گنجوی ، الیاس . ۱۳۸۰ هـ.ش. خسرو و شیرین ، تهران : دانشگاه تهران ، صفحات ۷۲۸ ، ۷۲۹ ، ۷۴ ، ۷۴۳ ، ۴۴۶ .
۱۹. ----- . ۱۳۸۰ هـ.ش. مخزن الاسرار ، تهران : دانشگاه تهران ، صفحات ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ .
۲۰. نوایی ، میر علیشیر . ۱۳۶۲ هـ.ش. خمسه ، کابل : اکادمی علوم ، ص ۶۱۰ .
۲۱. ----- . ۱۳۷۰ هـ.ش. غرایب الصغر ، بمبی : انتشارات اسلامی ، ص ۱۹۳ .
۲۲. ----- . ۱۳۸۰ هـ.ش. مجالس النفایس ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، صفحات ۲۳۱ ، ۲۳۹ .